



گلستان ولایت

مهدی عَنْكَ اللَّهُمَّ الْعَالِي گل ولایت فَرَجْنَا لِسِرِّهِ

آیت اللہ دکتور سید ہاشم بطحائی گلپایگانی

سرشناسه	: بطحانی گلپایگانی، هاشم، ۱۳۳۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: مهدی (عج) گل ولایت / سیدهاشم بطحانی گلپایگانی،
مشخصات نشر	: قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج): بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، مرکز تخصصی امامت و مهدویت، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۶ ص.
شابک	: ۲۷۰۰۰ ریال: ۶۹۷-۶۰۰-۶۲۶۲-۲۹-۷
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۱۳۵ - ۱۳۶؛ همچنین به صورت زیرنویس،
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - - عیبت
موضوع	: مهدویت - انتظار
موضوع	: امامت
رده بندی کنگره	: ۲۳۴/۲BP ب۶م۹ ۱۳۹۱
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۹۱۶۹۴۱



مهدی علیه السلام گل ولایت

- مؤلف: آیت الله دکتر سید هاشم بطحانی گلپایگانی
- ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام
- نوبت چاپ: اول / تابستان ۹۱
- شابک: ۶۹۷-۶۰۰-۶۲۶۲-۲۹-۷
- شمارگان: هزار نسخه
- قیمت: ۲۷۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز تخصصی مهدویت / خیابان شهدا / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان / ص.پ: ۱۱۹ - ۳۷۱۳۵ / همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱ / تلفن: ۷۳۷۸۰۱ / فاکس: ۷۳۷۱۶۰

○ تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام / تلفن: ۸۹۵۹۰۴۹ / فاکس: ۸۹۸۱۳۸۹ / ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

○ www.imammahdi-s.com ○ info@imammahdi-s.com

با قدردانی و تشکر از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فزادیان و آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، شیوا براتی (ویراستار) عبدا... شریفی (مدیر فروش)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، رضا فریدی (صفحه آرا)، عباس فریدی (طراح جلد) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام

حسین احمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

مقدمه.....	۹
فصل اول:	۱۳
حقانیت تشیع.....	۱۳
مکتب سقیفه و مکتب اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۱۴
شیعه، اهل سنت واقعی است.....	۱۵
پیشینه شیعه.....	۱۶
آغاز تفرقه و جدایی.....	۱۷
دلیل تفرقه.....	۱۸
اتهام رفض.....	۲۱
مقایسه.....	۲۲
فصل دوم:	۲۷
فضائل و ولایت امام علی <small>علیه السلام</small>.....	۲۷
فضائل امام علی <small>علیه السلام</small>	۲۸
۱. سبقت علی در اسلام.....	۲۸
۲. حضور او در جبهه‌های جنگ علیه کفر.....	۲۹
۳. عنایت خاص خداوند متعال به علی <small>علیه السلام</small>	۲۹
۴. اعلامیت علی <small>علیه السلام</small>	۲۹
۵. علی <small>علیه السلام</small> هیچ‌گاه در برابر غیر خدا بندگی نکرده (مبرا از شرک و بت‌پرستی).....	۳۰
۶. اقریبیت علی <small>علیه السلام</small> به پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> و جانشینی او.....	۳۲
۷. جامعیت فضائل علی <small>علیه السلام</small> برای خلافت و جانشینی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۳۵

۴۱	فصل سوم:
۴۱	آخرین امام از ولادت تا غیبت
۴۲	شهادت امام حسن عسکری و تکاپو برای یافتن جانشین
۴۵	ولادت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۶	اولین کاوش
۴۷	مفهوم غیبت
۴۹	کیفیت ظهور
۵۰	مکان ظهور
۵۷	علت غیبت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۶۱	تکلیف مردم در زمان غیبت
۶۳	حضور امام مهدی <small>علیه السلام</small> در میان مردم
۶۶	فرق فرج و ظهور
۷۲	علائم ظهور
۷۲	الف) فساد فراگیر
۷۴	ب) فتنه‌ها و شبهات
۷۶	ج) مردان جنجالی در زمان ظهور
۷۸	ممنوعیت توقیت
۷۹	انتظار و اقسام آن
۸۰	راه انتظار، راه نجات
۸۲	احیای دین توسط حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۸۵	نمونه‌ای از بدعت‌های پس از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۸۷	آیا ورود بدعت مجاز است؟!
۹۱	تجدید اسلام پس از غربت آن
۹۲	مقابله مردم با اسلام حقیقی
۹۴	دجال
۹۷	دجال شخصی و نوعی

- دجال یا سامری ۹۷
- وظیفه ما در زمان غیبت ۱۰۱
- زمان غیبت؛ زمان غربت ۱۰۵
- رابط در زمان غیبت ۱۰۷
- مدعیان دورغین ۱۰۹
- نواب عامه در زمان غیبت کبری ۱۱۱
- ولایت فقیه ۱۱۷
- مصدق ۱۱۹
- دیانت عین سیاست ۱۲۰
- سیاست امیر بر ۱۲۳
- سیاست در نظام ولی فاجر ۱۲۵
- اختیارات ولی فقیه ۱۲۶
- ولایت فقیه ولایت پدر است ۱۲۷
- حفظ ولایت ۱۲۸
- خاتمه ۱۳۰
- فهرست منابع (کتابنامه) ۱۳۵

مقدمه

سخن ما در این تحقیق، پیرامون گل ولایت و امامت، یعنی؛ حضرت مهدی روحی له الفداء است، اما قبل از آن، به رفع یک اشتباه، یعنی جدایی شیعه از سنت و دادن لقب «رفض» به آنها خواهیم پرداخت و نگاه گذرایی به سیره‌ی امامت خواهیم داشت تا این که شجره‌ی طیبه به گل نشیند و با شکوفایی آن بوستان بشریت معطر گردد. و خدا گواه است که در این بررسی، بدون تعصب و انتخاب کورکورانه، قلم زده و با دلیل و برهان بر آن پایبند می‌باشیم؛ زیرا عاقبت، در قبر و قیامت، هر کس مسئول گفته و نوشته و انتخاب خود خواهد بود.

کتاب حاضر شامل مباحث مهم قابل ملاحظه‌ای پیرامون شناخت امام، در دوران غیبت و ظهور و... است که شایسته‌ی مطالعه و دقت می‌باشد. مطالب اصلی این نوشتار علمی شامل مباحثی چون:

۱. به بیان تعریف حقیقی و پاسخ به شبهاتی پیرامون اهل بیت علیهم السلام می پردازد.
۲. در ادامه به بیان فضائل و برتری، امام المتقین، علی بن ابی طالب علیه السلام بر تمامی صحابه و جایگاه منحصر به فرد حضرت، برای تصدی مقام خلافت و امامت، از زبان پیروان مکتب سقیفه می پردازیم.
۳. در مبحث سوم، لزوم وجود امام و رهبر برای جامعه مورد بررسی قرار می گیرد.
۴. در این مبحث ویژگی های یک امام لایق خلافت الهی بیان می گردد.
۵. در این قسمت به اثبات لزوم انتصابی بودن مقام امامت از امام اول تا آخرین حجت الهی از جانب خداوند انتخابی بودن این مقام، می پردازیم.
۶. به بیان ویژگی های حمل (اختفاء حمل) و ولادت حضرت مهدی علیه السلام و همچنین ذکر ماجرای سرداب مقدس و پاسخ به برخی شبهات پیرامون آن می پردازیم.
۷. در مبحث هفتم مفهوم و علل غیبت و اقسام آن مورد بررسی قرار می گیرد.
۸. در این قسمت به زمینه های ظهور و پاسخ به شبهات پیرامون آن می پردازیم.

۹. در این مبحث به وظایف منتظران در زمان غیبت و نقش علماء و فقهاء و لزوم ولایت فقیه می‌پردازیم.

۱۰. و در آخرین مبحث به بررسی وظایف ولی فقیه و حدود و اختیارات او می‌پردازیم.

امید است با بضاعت علمی، قدری از دین خود را به اولیاء خود، به ویژه ولی نعمت زمان، حضرت بقیة الله الاعظم روحی له الفداء ادا کرده باشیم.

سید هاشم بطحایی گلپایگانی

فصل اول:

حقانیت تشیع

مکتب سقیفه و مکتب اهل بیت علیهم السلام

یکی از مسائل مهم و اختلافی میان فرق اسلامی، مسئله‌ی امامت و زعامت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. کسانی که پس از آن حضرت، در سقیفه‌ی بنی‌ساعده - در مدینه‌ی منوره - به سردمداری «ابوبکر» و «عمر» جمع شدند؛ خلافت و جانشینی را حق خود دانستند و با انتخاب ابوبکر، او را بعنوان خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام امت معرفی نمودند؛ مکتب سقیفه را تشکیل دادند و در انتخاب خلیفه و جانشینی از سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله منحرف گشته و سرآغازی برای تفرقه مکتب اسلام شدند. در مقابل آنها مکتب اهل بیت علیهم السلام به امامت امام علی بن ابیطالب و تبعیت بنی‌هاشم خود را متعهد و مکلف به انجام سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله دانستند و حاضر نشدند از آن عدول کنند. بدیهی بود که این تضاد مکتبی هرچند تنها بر سر مسئله‌ی امامت است و در سایر مسائل حکمی و حقوقی، هردو مکتب خود را بنده خدا و

امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پیرو قرآن و دارای قبله‌ی واحد دانسته‌اند، اما موجب شکاف عمیق میان مسلمان‌ها گردید و دشمنان اسلام هم که چشم حضور اسلام را نداشتند از این فرصت استفاده کرده، آتش اختلاف را شعله‌ور نمودند. تا آن‌جا که پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام را که صاحب اصلی خانه‌ی اسلام بودند جدای از سنت پیامبر معرفی کرده و غاصبانه خود را «اهل سنت»، و پیروان اهل بیت علیهم السلام را با عنوان «رافضی و شیعی بیگانه» خواندند.

شیعه، اهل سنت واقعی است

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام معروف به «شیعه» می‌باشند و آنها با توجه به بذیرش ولایت ائمه‌ی معصومین علیهم السلام، به پنج فرقه تقسیم می‌گردند.^۱ مهم‌ترین و بیشتر آنها را شیعیان دوازده امامی، تشکیل می‌دهد و در عین حال تمام فرقه‌های پنجگانه مانند سایر مذاهب اسلامی، مسلمان و اهل کتاب و سنت می‌باشند، یعنی؛ آیین نامه‌ی زندگی عبادی، سیاسی دنیا و آخرتی آنها نشئت گرفته از کتاب خدا «قرآن» و «سنت» و سیره‌ی پیامبر عظیم‌الشان اسلام می‌باشد. به عبارت دیگر، شیعیان حقیقی، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را از تولد تا وفات خود، در تمام شئون زندگی مراعات نموده و به آن عمل می‌کنند چرا

۱. ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۷۰.

که آگاه‌ترین و مقیدترین اشخاص در عمل به سنت پیامبر؛ امام علی علیه السلام و جانشینان او، یعنی؛ یازده امام معصوم دیگر بودند و پیروان آنها به عنوان شیعه، آنها را در زندگی خود نصب العین قرار داده و در عبادات مانند: نماز، روزه، حج و سایر وظائف بندگی، به ایشان اقتدا کرده‌اند، پس سنتی حقیقی و واقعی، شیعیان، یعنی؛ پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

پیشینه شیعه

نکته‌ی مهم آن است که دانسته شود، عنوان شیعه بر پیروان امام علی علیه السلام و جانشینان او از چه زمان و از ناحیه‌ی چه کسی اطلاق شده است و منشأ جدایی شیعیان از سنت چیست.

اطلاق این عنوان، به زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از ناحیه‌ی آن حضرت می‌باشد، چنان‌که جلال‌الدین سیوطی در تفسیر خود، ذیل^۱ آیه ۷ سوره بینه می‌نویسد:

اخرج ابن عساکر عن جابر بن عبدالله قال: كنا عند النبي فاقبل علي، فقال النبي: والذي نفسي بيده ان هذا و شيعته لهم الفائزون يوم القيمة و عن ابن عباس ايضاً و ابن مردويه عن علي.^۲

و این افتخاری برای پیروان اهل بیت است و معنی آن این نیست

۱. ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية. (قرآن کریم، بینه: ۷).

۲. الدر المنثور فی تفسیر الماثور، ج ۶، ص ۶۴۳.

که این‌ها اهل سنت نیستند؛ بلکه سنی حقیقی؛ اهل بیت پیامبر و پیروان آنها می‌باشند، یعنی این‌ها هستند که با ایمان و عشق و علاقه، مقید به اجراء سنت رسول اکرم بوده و هستند؛ لذا جدایی شیعه از سنت، سخنی اشتباه و خصمانه است.

آغاز تفرقه و جدایی

تردیدی نیست که از ابتدای بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا هنگام رحلت آن حضرت هیچ اختلافی میان مسلمین نبوده و همگان از مهاجر و انصار تحت لوای اسلام، مسلمان شناخته می‌شدند و بحث شیعه و سنی مطرح نبود. تا این‌که ضایعه‌ی رحلت پیش آمد و مسئله‌ی خلافت و جانشینی علیرغم اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم و معرفی حضرت علی علیه السلام به عنوان خلیفه و ولی امر مسلمین مطرح گردید. این مسئله، سرآغاز اختلاف میان مهاجر و انصار و حتی خود مهاجرین شد. انصار که خود را میزبان پیامبر صلی الله علیه و آله و موجب بیرون آمدن ایشان از عزلت در میان کفار و مشرکین و فراهم آوردن نشر اسلام می‌دانستند خود را مستحق خلافت و مهاجرین نیز به دلیل این‌که از آغاز طلوع اسلام، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، خود را وارث این مقام می‌دانستند. هم‌چنین از میان مهاجرین و جمعی از انصار، گذشته از امتیاز هجرت و نصرت، عمده‌ی معیار خلافت را لیاقت علمی و عملی اشخاص می‌دانستند و این دو خصلت تنها در علی بن ابی طالب وجود داشت؛ لذا

تنها او را برای خلافت مناسب می‌دانستند. در این وضع، هر گروه بر رأی و خواسته خود اصرار و پافشاری داشتند تا در آخر، برخی مهاجرین، «ابوبکر» را انتخاب کردند و با این انتخاب، علیرغم برخی نظرها که در مباحث بعدی با آن اشاره خواهد شد بذر اختلاف کاشته شد؛ انصار کنار کشیدند و بنی‌هاشم نیز موضع گرفتند. چنان که یکی از محققین از مکتب سقیفه می‌نویسد:

كان المسلمون في عهد رسول الله ﷺ أمة واحدة على ملة واحدة فكان اول خلاف نجم بينهم الخلاف على الإمارة فقال بعض زعماء الانصار للمهاجرين منا امير و منكم امير و كان بعض آل بيت الرسول ﷺ يرون انهم اولى بهذا الامر من غيرهم؛^۱ مسلمان‌ها در زمان پیامبر یک امت و بر یک آئین بودند، اولین دلیل ظهور تفرقه؛ اختلاف بر سر امارت و فرمان فرمایی بود. برخی از بزرگان انصار به مهاجرین گفتند شما فرمان فرما داشته باشید ما نیز برای خود امیر داشته باشیم و برخی از اهل بیت هم خود را از دیگران به امر ولایت سزاوارتر می‌دانستند.

دلیل تفرقه

هرگروهی با امتیازی که برای خود تصویر می‌کرد، مدعی امارت بود، لکن رکن اصلی ادعای بنی‌هاشم دو مورد بود:

۱. تفسیر المنار، ج ۸، ص ۲۲۴.

۱. ویژگی‌های حضرت علی علیه السلام:

الف) از نظر برتری علمی

ب) سابقه‌ی دیرینه او در اسلام

ج) حضور همه جانبه‌ی وی در تمام عرصه‌ها؛

د) مقابله با کفر و شرک و نفاق؛

ه) از همه مهم‌تر، آگاهی کامل وی به تنزیل و تأویل قرآن (که سرنوشت امت اسلامی تا انقراض عالم به آن وابسته است در حالی که دیگران فاقد این آگاهی بودند).

۲. منصوب بودن حضرت از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و اعلام جانشینی

ایشان در عید غدیر.

بنی‌هاشم تخلف از این دو ویژگی را عصیان و مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله (که به امرالهی تعیین جانشین نمود)، و زیان و ضرر غیرقابل جبران به مصلحت بشریت به طور عموم و مسلمانان‌ها به خصوص می‌دانستند، و به همین دلیل اگر هم در ظاهر به معارضه برنخواستند، در عمل مخالف بودند و در فتق و رتق امور کنار کشیدند و جدا شدند. این شکاف و شقاق که اهل سقیفه آن را به وجود آوردند، هم‌چنان در پیکر و بدنه‌ی مسلمانان‌ها، تا به امروز جریان دارد، و موجب جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها و هتاک‌ها و تهمت‌ها گردیده است که به اخطار قرآن کریم آنهایی که هنوز هم شقاق را

تقویت می‌کنند باید تاوان آن را در قیامت بپردازند:
 وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ
 الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا.^۱ کسانی که
 پس از روشن شدن امر برای او (جریان غدیر خم) مخالفت با
 پیامبر را آغاز نمود و راه غیرمؤمنین را پیش گرفته او را به
 آنچه انتخاب کرد واگذار می‌کنیم و به جهنم او را می‌بریم و
 جهنم بدمسیری است.

در هر حال تنها نقطه‌ی اختلاف، مسئله ولایت و امارت اسلامی
 است ولیکن، اعتقاد به خدا، پیامبر، قرآن، قبله و معاد، مورد اجماع و
 اتفاق تمام مسلمین می‌باشد. و هیچ‌کس از این پنج اصل، که اساس
 اعتقاد و مبنای فکری و عملی مسلمین را تشکیل می‌دهد عدول
 نکرده و نمی‌کند. پس تفریق شیعه و سنی و اتهام رفض به عده‌ای از
 مسلمان‌های وفادار به رسول خدا ﷺ در انتخاب غدیر و حمایت از
 لایق‌ترین صحابه‌ی پیامبر ﷺ در امر خلافت با چه سند و دلیلی آن
 را زمینه شقاق بدتر از شقاق ولایت قرار دادند و جمع کثیری از
 مسلمانان را به عنوان شیعه‌ی رافضی، از پیکره‌ی مسلمان‌ها جدا
 کردند و خود را صاحب خدا و پیامبر و اسلام می‌دانند؟! آیا این
 جدایی بدتر از جدایی صدر اسلام نیست؟! و آیا این‌ها که عموماً

۱. قرآن کریم، نساء: ۱۱۵.

وهابیت دست ساخت استعمار انگلیس هستند نباید به خود بیایند و دست از این شقاق فلاکت بار، که دنیا و آخرت را تباه می‌سازد بردارند و آبروی اسلام و مسلمین را با این تهمت ناروا، بیش از این نبرند؟! کدام گروه شیعه - به ویژه دوازده امامی - از کتاب، یعنی قرآن و سنت پیامبر کوچکترین تخلفی کرده است که پیروان مکتب سقیفه خود را سنتی و شیعیان را جدای از سنت می‌دانند و اتهام ناروای رافضی به آنان می‌زنند؟!

اتهام رفض

به چه دلیل پیروان مکتب اهل بیت پیامبر علیه السلام را رافضی می‌نامند؟! رفض به معنی ترک است؛ شیعیان کدام حکم قرآن و سنت پیامبر را ترک کرده‌اند که آنها را رافضی یعنی تارکین می‌نامند؟!

به اقرار اهل سنت، رافضی یعنی کسی که سنت ابوبکر و عمر را نپذیرفته! اولاً، نخستین کسی که پس از مرگ عمر پیشنهاد خلافت به شرط عمل به سیره‌ی شیخین - ابوبکر و عمر - به او داده شد علی بن ابی طالب بود و او نپذیرفت و فرمود: ملاک برای من، تنها قرآن و سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله است، پس باید علی علیه السلام را هم (نعوذ بالله) رافضی بخوانند، چراکه حضرت علی سیره‌ی شیخین را نپذیرفت. ثانیاً اهل سنت آغاز این جریان را چیز دیگری دانسته‌اند. به طور نمونه،

رشیدرضا مصری مقرر محمد عبده در تفسیر المنار می نویسد:
 غلات شیعه زید بن علی بن حسین را رفض کردند؛ زیرا زید
 شرط آنها را در تبعیت از وی رد کرد و آنها از او خواسته
 بودند که از ابوبکر و عمر تبری بجوید و او قبول نکرد
 «فلذلک مسّموا الرافضه»^۱ و از این جهت شیعیان را رافضی
 نامیدند.

ثالثاً، مگر ابوبکر و عمر غیر از صحابه بودن نقشی در اسلام و قرآن
 دارند که ترک آنها از ناحیه ی یک قشر خاصی در زمانی باعث شود
 که تمام پیروان اهل بیت از - فقهاء و علماء و شخصیت های برجسته
 اسلام تا توده ی مردم - را رافضی بنامند و مگر رفض سنت ابوبکر و
 عمر، رفض اسلام و قرآن و پیامبر است که اسلام و سیره ی
 پیامبر صلی الله علیه و آله را در سیره ی عمر و ابوبکر خلاصه کرده و هر کس از آن
 تخلف کند رافضی می خوانند!؟

مقایسه

پس اختلاف تنها در مورد ولایت است، نه در اسلام و قرآن و
 سنت. پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می گویند: آن کس را که پیامبر به
 امر الهی در سال آخر عمر در بیابان غدیر پس از مراجعه از حج، در
 میان انبوه مردم، در آن هوای گرم و طاقت فرسا، معرفی نمود (که

۱. تفسیر المنار، ج ۸، ص ۲۲۵.

خود همین ماجرا، سنت پیامبر است)، امام و خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ است و این‌ها سنتی حقیقی و واقعی هستند که به انتخاب شخصی و گزینش سیاسی خود روی نیاوردند، بلکه طبق سنت پیامبر عمل کرده و می‌کنند. و در مقام مقایسه هرچند ابوبکر و عمر و عثمان نیز صحابه‌ی پیامبر بودند و مقام و موقیعت آن‌ها در جای خود محفوظ است لیکن طبق شهادت خود اهل سنت، هیچ‌کدام از نظر سابقه و علمیت و فضائل و قرابت به خدا و رسول او همانند علی بن ابیطالب نیستند که در این قسمت به نمونه‌های از آن از زبان پیروان مکتب سقیفه اشاره می‌گردد:

«عبدالله» پسر احمد حنبل یکی از ائمه‌ی مذاهب چهارگانه

می‌گوید:

روزی در حضور پدرم نشسته بودم که گروهی از کرخین وارد شدند و از خلافت ابوبکر و عمر و عثمان سخن به میان آوردند و فراوان تعریف کردند. سپس از خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام سخن گفتند و اطاله‌ی کلام نمودند. پدرم سر بلند کرد و گفت: ای جماعت! زیاد درباره‌ی علی و خلافت سخن گفتید، لکن 'همانا خلافت زینت بخش علی نبود، بلکه علی زینت بخش خلافت شد و به آن آبرو بخشید.

«ابوبکر احمد بن علی الخطیب» می‌گوید:

۱. ان الخلافة لم تریں علیاً بل علی ذینہا، (تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۵).

علی اول من صدق رسول الله صلی الله علیه و آله من بنی هاشم و شهد المشاهد معه جاهد بین یدیه و مناقبه اشهر من ان تذکر و فضائله اکثر من ان تحصر؛ علی نخستین کسی از بنی هاشم بود که پیامبری پیامبر را تصدیق نمود و در تمام جاهایی که پیامبر حضور داشت همراه او بود و در حضور او، جنگ و جهاد نمود. و مناقب او مشهورتر از آن است که ذکر شود و فضائل او از اندازه به دور است و قابل شمارش نیست.^۱

ابوقتاده در ماجرای جنگ جمل می گوید:

پس از پایان جنگ، به حضور «عایشه» رسیدم و از پیش گویی پیامبر راجع به «حرقوس بن زهیر» که در زمان پیامبر در رابطه با تقسیم غنائم، بی ادبانه گفت: ای محمد بی عدالتی نکن، به خدا سوگند تا امروز عدالت به خرج ندادی! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مادرت به عزایت بگرید! چه کسی بر تو عدل به خرج می دهد اگر من عادل نباشم! عمر گفت: یا رسول الله اجازه می دهی او را بکشم؟ پیامبر فرمود: نه او را رها کن! کسی هست که او را می کشد و رسول خدا راست گفت و علی او را در جنگ کشت.

عایشه گفت:

چیزی بین من و علی مانع نیست از این که حق را بیان کنم، از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: امت من دو فرقه می شود؛ میان

آنها فرقه‌ای خارج می‌گردد که سرها را تراشیده و سبیل‌ها را
رها کرده؛ قدرت و قوت آنها به سوی بازارشان است؛ قرآن
را تلاوت می‌کنند اما از پنجره‌ی سینه آنها عبور نمی‌کند؛
محبوب‌ترین اشخاص در نزد من و خداوند، آنها را به قتل
می‌رساند. ابوقتاده به عایشه گفت: ای ام‌المومنین! تو این را
می‌دانی! پس چه بود که از تو صادر شد (راه انداختن جنگ)
عایشه گفت: اباقتاده! مقدر الهی بود و اسبابی داشت و ماجرا
را بیان کرد.^۱

۱. فقالت عایشه: ما بینی و بین علی ان اقول الحق. سمعت النبی صلی الله علیه و آله تفترق امتی علی فرقتین
تمرق بینهما فرقه محلقون رؤسهم محضون شواربهم ازهم الی انصاف سوقهم یقرئون القرآن
لا یجاوز تراقبهم یقتلهم احبهم الی و احبهم الی الله تعالی. قال فقلت: یا ام‌المومنین فانت تعلمین
هذا فلم کان الذی منک؟ قالت: یا اباقتاده و کان امرالله قدراً مقدوراً وللقدر اسباب و ذکر بقیه
الحديث. (تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۰).

فصل دوم:

فضائل و ولایت امام علی علیه السلام

فضائل امام علی علیه السلام

همان گونه که خطیب بغدادی بیان کرد ما در این مبحث به بیان برخی از فضائل حضرت علی علیه السلام از قلم محققین و مورّخین و محدثین پیرو مکتب سقیفه اشاره می‌کنم!

۱. سبقت علی در اسلام

عن ابی ایوب الانصاری قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لقد صلت الملائكة علی و علی علی سبع ستین و ذلک انه لم یصل معی رجل غیره. ابویوب انصاری می‌گوید: پیامبر فرمود: فرشته‌ها هفت سال بر من و علی درود فرستادند و این زمانی بود که مردی غیر از او، با من نماز نخوانده بود.^۱

۱. اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۴.

۲. حضور او در جبهه‌های جنگ علیه کفر

اهل تاریخ و روایات اجماع دارند که علی بن ابیطالب در تمام جنگها جز در غزوه‌ی تبوک حضور داشت. و در جنگ تبوک رسول خدا او را برای حفاظت از خانواده‌ها در مدینه باقی گذاشت.^۱

۳. عنایت خاص خداوند متعال به علی علیه السلام

سعید بن مسیب می‌گوید: علی در یک جنگ، شانزده ضربه بر او وارد شد و هر ضربه او را به زمین می‌انداخت و جبرئیل او را از زمین بلند می‌کرد.^۲

۴. اعلمیت علی علیه السلام

از نظر علمی، علی علیه السلام از تمام صحابه، اعلم و برتر بود، چنان‌که ابن عباس می‌گوید: قال رسول الله: انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات بابه.^۳

و باز ابن عباس می‌گوید: لقد اعطی علی تسعه اعشار العلم و ایم الله

۱. و اجمع اهل التاريخ و السنه علی انه شهد بدرأ و غیرها من المشاهد و انه لم یشهد تبوک لا غیر لان رسول الله خلفه علی اهله. (همان، ص ۹۶).

۲. عن سعید بن المسیب قال لقد اصابت علیاً یوم احد ست عشره ضربه کل ضربه تلزمه الارض فما کان یرفعه الا جبرئیل. (همان، ص ۹۷).

۳. همان، ص ۱۰۰.

لقد شار كهف في العشر العاشر؛^۱ علی نه دهم دانش به او عطا شده بود و به خدا سوگند در یک دهم هم با آنها شرکت داشت.^۲

سعید بن مسیب می گوید: عمر پیوسته به خدا پناه می برد از مشکلی که علی در آن جا نباشد. و صدها شاهد دیگر که ابن اثیر و حاکم در مستدرک و خطیب در تاریخ بغداد راجع به اعلمیت علی علیه السلام آورده اند، که ما به چند نمونه آن اشاره نمودیم.

۵. علی علیه السلام هیچ گاه در برابر غیر خدا بندگی نکرده (مبرا از شرک و بت پرستی) از جمله امتیازات و فضائل خاص علی بن ابیطالب علیه السلام این است که او هیچ گاه در دوران زندگی خود بت نپرستید؛ زیرا زمانی به اسلام گروید که هنوز بالغ و مکلف نشده بود؛ در حالی که ابوبکر و عمر و عثمان، بخشی از زندگی خود را قبل از اسلام و با پرستیدن بت های لات و عزّی و هُبل، سپری کردند. بدیهی است که فرق است میان انسانی که هیچ گاه زنگار کفر و شرک آن را نیالوده و کسی که بیشتر عمر او در پرستیدن بت و مظاهر شرک سپری شده است. و حتی گاه ممکن است آن خاطره ها تجدید شود، چنان که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیاری از آن هایی که به اسلام گرویده بودند دوباره به

۱. همان.

۲. همان.

بت‌های خود رو کرده و جذب علاقه‌ی قبلی خود شدند؛ لذا خلفاء
ثلاثة امتیاز علی علیه السلام را ندارند. برای فهم بهتر این معنی می‌توان به
کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که در کتاب *اسد الغابة* آمده اشاره کرد: ربعی بن
حراش می‌گوید:

حدثنا علی بن ابی طالب بالرحبه قال: لما كان يوم الحديبية، خرج
إلينا ناس من المشركين فيهم «سهيل بن عمر» و أناس من
رؤساء المشركين فقالوا: خرج اليك ناس من ابناؤنا و اخواننا و
ارقائنا و ليس بهم فقه في الدين و إنما خرجوا فراراً من اموالنا
فارددهم إلينا. فقال النبي صلی الله علیه و آله: يا معشر قريش! لتنتهن او ليبعثن
الله عليكم من يضرب رقابكم بالسيف على الدين قد امتحن قلبه
على الايمان. قالوا: من هو يا رسول الله؟ فقال ابوبكر: من هو يا
رسول الله؟! و قال عمر: من هو يا رسول الله؟! قال: خاصف النعل
و كان قد اعطى علياً نعلًا يخصفها. قال: ثم التفت علي علیه السلام فقال:
ان رسول الله قال: من كذب علي متعمداً فليبوا معقده من النار؛
ربعی پسر حراش می‌گوید: علی بن ابی طالب در رحبه (جایی
که علی در کوفه آنجا را محل قضاوت خود قرار داده بود)
جریانی را برای ما نقل کرد. او فرمود: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله
در مدینه بود عده‌ای از مشرکین از جمله «سهیل بن عمرو»
پیش ما آمدند و گفتند: گروهی از فرزندان و برادران و
بردگان ما پیش تو آمدند و این‌ها به خاطر دین نیامدند، بلکه
از زندگی و اموال ما فرار نموده، آن‌ها را به ما برگردان.
پیامبر فرمود: ای جماعت قریش! یا دست بردارید و از این

حرف‌ها کوتاه بیایید؛ یا این‌که خداوند کسی را بر شما مأمور می‌کند که گردن شما را در راه دین بزند؛ کسی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده است. قریش گفتند: یا رسول‌الله او کیست؟! ابوبکر گفت: یا رسول‌الله او کیست؟ عمر گفت: یا رسول‌الله او کیست؟! پیامبر فرمود: او وصل کننده‌ی کفش است و پیامبر کفش خود را به علی داد تا وصله کند. ربیع گفت: آن‌گاه علی علیه السلام رو کرد به من و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از روی عمد به من نسبت دروغ بدهد جایگاه او جهنم خواهد بود.^۱

۶. اقریبیت علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینی او

یکی دیگر از فضائل حضرت علی علیه السلام این است که ایشان از تمام صحابه به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بود و او را ولی مؤمنین پس از خود معرفی کرد. عمران بن حصین می‌گوید:

بعث رسول الله جیشاً و استعمل علی بن ابی طالب فمضى السریة فاصاب جاریة فانكروا علیه فتعاقد أربعة من اصحاب النبی فقالوا إذا لقینا رسول الله صلی الله علیه و آله اخبرناه بما صنع علی علیه السلام و كان المسلمون إذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلی الله علیه و آله فسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله! فقام احد الاربعه فقال: یا رسول الله الم تر الی علی بن ابیطالب صنع کذا و کذا؟ فاعرض عنه رسول الله! ثم قام الثانی

فقال مثل مقالته. فاعرض عنه رسول الله ﷺ ثم قام ثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه. ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله و الغضب يعرف في وجهه فقال: ما تريدون من علي؟ ما تريدون من علي عليه السلام؟ ان علياً مني و أنا من علي و هو ولي كل مؤمن من بعدى؛ رسول خدا ﷺ سپاهی را تحت فرماندهی علی ابن ابی طالب، اعزام کرد سپاه رفت و جنگ کرد. در میان غنایم، علی عليه السلام کنیزی را انتخاب کرد. لکن سپاه مخالفت کرد، چهار نفر از اصحاب پیامبر از سپاه کنار کشیدند و گفتند: هنگامی که پیامبر را ملاقات کنیم از علی عليه السلام شکایت می کنیم و رسم مسلمین این بود که هرگاه از سفر برمی گشتند ابتدا خدمت پیامبر ﷺ می رسیدند و به او سلام می کردند و بعد به خانه خود بر می گشتند. هنگامی که نیروی اعزامی وارد شد ابتدا سلام کردند آن گاه یکی از آن چهار نفر بلند شد و گفت: یا رسول خدا! آیا نمی نگری علی عليه السلام چه کرد؟! پیامبر از او روی برگرداند؛ دومی بلند شد و مثل نفر اول سخن گفت، پیامبر ﷺ از او نیز روی برگرداند؛ سومی بلند شد او نیز مثل نفر قبلی گفت؛ لذا پیامبر از او روی برگرداند؛ چهارمی بلند شد و مثل افراد قبلی سخن گفت. پیامبر در حالی که خشم و غضب از چهره اش هویدا بود رو کرد به آنها و سه مرتبه

فرمود: از علی چه می خواهید؟! علی از من است و من از علی و او پس از من ولیّ هر مؤمنی خواهد بود.^۱

سهل بن سهل می گوید: همانا رسول خدا فرمود:

لَاعْطَنَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيهِ. قَالَ: فَبَاتَ النَّاسُ يَدْرِكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يَعْطَاهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ غَدَوْا عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَلِمَةً يَرْجُونَ يَعْطَاهَا فَقَالَ: أَيْنَ عَلِيُّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالُوا: بِشْتَكِي عَيْنِيهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَارْسَلُوا إِلَيْهِ فَأَتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَ بَصَقَ فِي عَيْنِيهِ وَدَعَا لَهُ فَبِرَأً حَتَّى كَانَ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَاعْطَاهُ الرَّايَةَ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اقَاتِلْهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا فَقَالَ: إِنْ فُذَّ عَلَيَّ رَسُلُكَ حَتَّى تَنْزَلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِلْحَمْرِ النَّعْمُ؛ فَرَدَا بِرِجْمٍ رَا بِهِ دَسْتُ كَسِي خَوَاهِمُ دَادُ كَه فَاتِحُ وَ بِرِوَزُ خَوَاهِدُ شُد. (در روایت ام سلمه آمده است: به دست کسی که خدا و رسول، او را دوست دارند می دهم و فاتح خواهد شد). مردم آن شب را با زحمت سپری کردند که این پرچم را به دست کدام یک از ما خواهد داد؟! صبح که شد آمدند حضور پیامبر و هر کدام امید داشتند که پرچم را به او بدهد. رسول خدا فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفتند: ای رسول خدا! چشم او درد می کند. رسول خدا فرمود: بفرستید دنبال او بیاید. هنگامی که علی رضی الله عنه آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک خود

را به چشم او مالید و دعا کرد و چشم او بهبود یافت به گونه‌ای که اصلاً درد نداشته است پس پرچم را به او داد. علی گفت: ای رسول خدا! با آنها بجنگم تا مثل ما بشوند؟! پیامبر فرمود: تو به رسالت خود ادامه بده و به آستان آنها وارد شو و آنها را به اسلام فراخوان و حقوق الهی را به آنها گوش زد کن و بگو چه چیزهایی بر آنها واجب است. به خدا سوگند اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند برای تو از شترهای سرخ مو بهتر است!^۱

(البته در برخی روایات - خیر لک ممأ طلعت علیه الشمس او غربت - بجای این جمله آمده).

۷. جامعیت فضائل علی علیه السلام برای خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

گذشته از فضائل ویژه‌ی علی بن ابی طالب، که برخی از آنها ذکر گردید و در کتب مورخین و محدثین و مفسرین پیروان مکتب سقیفه مانند اسدالغابة، سنن ابن ماجه، بیهقی، مستدرک و حاکم نیشابور به وفور آمده است، اینک به روایت دیگری درباره‌ی جامعیت علی برای خلافت می‌پردازیم. حدیفه می‌گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ۴، ص ۲۰۷؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۹.

ان ولّیتموها علیاً فهاد مهتد یقیمکم علی صراط مستقیم؛ اگر
علی را انتخاب کردید او هدایت‌گر هدایت‌شده‌است که شما
را به راه مستقیم قوام می‌بخشد.^۱

همین روایت را ابن اثیر از زید بن تبیع نقل کرده است با این
تفاوت که در ذیل آن آورده است که:

وان تؤمروا علیاً ولا أراکم فاعلین تجدوه هادياً مهدیاً یاخذُ بکم
الصراط المستقیم؛ پیامبر فرمود و اگر علی را امیر خود قرار
دهید - لکن نمی‌بینم که چنین کاری را انجام دهید - او که
هدایت‌گر هدایت‌شده‌است، شما را به راه مستقیم وادار
می‌کند.^۲

ملاحظه می‌کنید که طبق این روایت، آنچه خیر و صلاح ملت و
مملکت در آن است امامت علی بن ابیطالب می‌باشد که با سرمایه‌ی
علمی و عملی که تعبیر به مهدی و مهتدی شده، قادر به هدایت و
رهنمود بخشی خلق در راه مستقیم است و این خصوصیت را پیامبر
در وجود علی رهنمود داده است نه در وجود ابوبکر و عمر؛ و اگر در
وجود آنها هم بود با توجه به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر می‌کرد. اما از
علی آنچه درخور سرنوشت بشریت است که هدایت در طریق
مستقیم باشد اضافه بر آنچه دیگران دارند را به زبان می‌آورد. علی

۱. مستدرک، ج ۳، ص ۱۵۳.

۲. اسدالغایة، ج ۴، ص ۱۱۳.

برای هدایت بشریت در ابعاد مختلف زندگی عبادی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی، مهدی است، آن هم با روش تربیت یافته‌ی کامل پیامبر ﷺ که دیگر در اجرای مقررات بشریت نیاز به پرسش از دیگران ندارد. اما خلفاء ثلاثه به شهادت تاریخ، در بسیاری موارد حتی در زمانی که علی علیه السلام را از خلافت کنار گذاشتند، در امور مختلف حکمی، حقوقی، سیاسی، اجتماعی و نظامی دست نیاز به سوی او (علی علیه السلام) دراز می‌کردند و آن حضرت نیز بزرگوارانه حق را برای آن‌ها بیان می‌فرمود. این حقیقتی است که نه تنها محققین و مورخین و محدثین اسلامی به آن اقرار و اعتراف دارند که محققین غیر اسلامی مانند جرج جرداق مسیحی نیز به آن اعتراف دارد.

او می‌گوید:

ومن الطبيعي أن يحسن علي بن ابي طالب الاسلام فقهاً كما أحسنه عملاً فان معاصريه لم يعرفوا من هو أفقه منه و أصلح فتوى و لعلمه الكثير و فقهه كان موضع ثقة ابي بكر و عمر في ما تعسر من المشكلات و المعضلات كما كان مرجعهما الاخير في الاستشارة و طالما افاد الخليفتان من مشورته و علمه و كما كان مرجعاً لابي بكر و عمر في شئون الفتوى، كان كذلك مرجعاً لسائر الصحابه يجمع الصحابه على ان النبي قال مرة اقضاكم علي؛ فقد كان علي اقضى اهل زمانه لانه كان اعلمهم بالفقه والشريعة و هما في الاسلام مصدر القضاء و من المأثور عن عمر بن الخطاب قوله لعلي: لولا علي لهلك عمر؛ لا بارك الله في

معضله لا تحکم فیها یا ابالحسن؛ طبیعی است که علی بن ابی طالب همانگونه که فقیه خوبی بود از نظر عمل نیز فقیه خوبی بود، همانا معاصرین او هیچ کس از نظر علمی را فقیه تر و شایسته تر از او برای فتوی نمی شناختند. و به خاطر دانش و فقه زیاد او مورد اعتماد ابوبکر و عمر بن خطاب در حل مشکلات و معضلات آنها بود همان طوری که در اواخر در مشورت و نظرخواهی، مرجع آنها بود و پیوسته هر دو خلیفه از علم و مشورت او بهره مند بودند و همان طور که در شئون فتوی مرجع ابوبکر و عمر بود، برای سایر صحابه نیز مرجع بود. تمام صحابه اتفاق دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی از همه ی شما در امر قضا بهتر است؛ علی علیه السلام داناترین اهل زمان خود در امر قضا بود. برای این که او به فقه و شریعت - که هر دو در اسلام منشأ و مصدر قضا می باشند - عالم تر بود. از عمر نقل شده است که به علی علیه السلام گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد و نیز گفت: میمون و مبارک الهی نباشد در مشکلی که حاکم آن، تو (علی) نیاشی!

ملاحظه می شود که همگان با علمیت و اعملیت علی در علم و عمل اقرار و اعتراف دارند و تنها کسی که لیاقت و شایستگی خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت، او بود. خداوند در سوره یونس می فرماید:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى
فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟^۱ آیا کسی که رهنمود بخش به سوی
حق است سزاوارتر برای پیروی از او است یا کسی که
رهنمود نمی‌کند؟! مگر این که رهنمود بشود و از دیگران یاد
بگیرد و یاد بدهد. چه می‌شود و شما را چگونه قضاوت
می‌کنید!؟

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

این یک قاعده‌ی عقلایی است که تا عالم مستقل، حاضر است
نوبت به عالمی که بخواهد یاد بگیرد و پس بدهد نمی‌رسد. بیان قرآن
به عنوان یک قاعده‌ی عقلانی کلی و کبرای قضیه است. (که اصولاً
دارنده‌ی بالذات، مقدم بر دارنده‌ی بالعرض است)، و به اقرار همگان،
ابوبکر و عمر محتاج علی بودند و علی محتاج آنها نبود.

فصل سوم:

آخرین امام از ولادت تا غیبت

شهادت امام حسن عسکری و تکاپو برای یافتن جانشین

امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ هـ ق در سامراء به شهادت رسید. از جمله معارضین سرسخت و سفاک او المعتز پسر متوکل عباسی بود که زمینه‌ی شهادت ایشان را فراهم کرد. و بدن طیب و طاهر او را در کنار پدرش دفن نمودند.

با شهادت حضرت عسکری دو طیف از جامعه بسیار آشفته و مضطرب بودند و برای آگاهی از وجود خلف و فرزند جانشین او، تلاش فراوانی را شروع نمودند؛ طیف اول، حکام بنی‌عباس و غاصبین خلافت بودند، به لحاظ این که با مراقبت‌های ویژه‌ای که داشتند باز هم به این نتیجه رسیده بودند که شاید امام عسکری بدون فرزند از دنیا نرفته باشد؛ پس باید باز هم تجسس و جستجو نمود تا به یقین رسید که باب امامت بنی‌هاشم بسته شده و دنیا به کام بنی‌عباس خواهد بود؛ لذا، المعتز، گروهی را مأمور ساخت که خانه‌ی حضرت را

تفتیش نموده و منزل را مهر و موم نمایند ولی تنها بانوانی را آوردند که احتمال بارداری درباره‌ی آنها می‌رفت. قابله‌ها آمدند و تنها یک زن را مورد گمان حاملگی قرار دادند و بقیه را رها کردند و او را در یک حجره حبس نموده و زنان و مردانی را مراقب او گذاشتند و تا دو سال زن را مورد مراقبت خود قرار دادند، تا آن که معلوم شد خبری از حمل نیست او را رها کردند. و ارث امام عسکری را میان مادرش و برادرش تقسیم کردند و به خیال خود پرچم امامت حقه برای همیشه پایین کشیده شد. طیف دوم نیز شیعیان و دل سوختگان امامت و ولایت بودند. که تا این هنگام اکثر قریب به اتفاق از وجود خلف صالح امام عسکری و فرزند جانشین او خبری نداشتند و با شهادت امام عسکری، دنیا در نظر آنها تیره و تار بود اما یک چیز آنها را دلگرم می‌کرد و آن این که خداوند متعال به حکم لطف هیچ گاه زمین را خالی از حجت نگذاشته و نخواهد گذاشت و و رمه را بی شبان به دست گرگ رها نساخته و نمی‌سازد و از نظر عقل و شرع نیز مسؤلیت خواهی و تکلیف بدون مبلغ نامعقول است، چنان که قرآن نیز می‌فرماید:

وما کنّا معذّین حتی نبعث رسولا، ما هیچ گاه بدون بعثت رسول، کسی را عذاب نمی‌کنیم.^۱

۱. قرآن کریم، اسراء: ۱۵.

اسلام دین ابدیت است و بعد از پیامبر، باید جانشینی مانند پیامبر و رسول الهی وجود داشته باشد با این فرق که حضرت محمد ﷺ هم پیامبر بوده و هم ولی الله و هم خلیفة الله در حالیکه امام دیگر پیامبر نبود. خداوند نیز بشر را بدون حجت و خلیفه رها نخواهد کرد. این اصل مسلم عقلانی باعث شد که طیف پیروان مکتب اهل بیت به تکاپو پردازند و جانشین امام خود را به عنوان رابط میان خود و خداوند متعال پیدا کنند.

معیار و ملاک هایی که پیروان مکتب اهل بیت در امام شناسی داشتند از علائم تغییر ناپذیری بود که در هر زمان به لحاظ این معیارها به دام فرصت طلبها نمی افتادند و به مسیر حقیقت دست می یافتند. این دلایل و معیارها عبارت بود از: ۱. امام معصوم را فقط امام غسل می دهد؛ ۲. نماز بر او را نیز حتماً امام بعدی خواهد خواند؛ ۳. به اذن الهی، امام از امور پنهان خبر می دهد؛ لذا بعد از شهادت حضرت عسکری عده ای در تحیر بودند که چه کسی بر او نماز خواهد خواند از جمله ابوالادیان هنگامی که از مسافرت برگشت باشهادت امام مواجه شد و دید جنازه ی مطهر حضرت را برای نماز آماده کرده اند و «عقید» غلام حضرت آمد و به جعفر برادر حضرت گفت: بدن کفن شده و آماده ی برای نماز است؛ برخیز تا برای نماز آماده شوید! ابوالادیان می گوید: با خود گفتم که فاتحه ی امامت خوانده

شد؛ چرا که جعفر (برادر امام عسکری) به خاطر سوابق بدی که دارد لیاقت نماز را ندارد تا این که وقتی وارد خانه شدیم و جعفر خواست تکبیر نماز را بگوید ناگهان کودکی زیبا، رداء جعفر را گرفت و گفت: عمو، کنار برو! زیرا من باید نماز بخوانم. رنگ از چهره‌ی جعفر پرید و کنار رفت و حضرت «مهدی علیه السلام» مشغول به نماز شدند.

آن چنان شخصیت حضرت مهدی برای اشخاص، مجهول مانده بود که یکی از افراد به نام حاجزوشا به جعفر گفت: آقا این کودک چه کسی بود؟ جعفر گفت: والله ما رأیت قطّ و لاعرفته؛^۱ به خدا سوگند تا کنون او را ندیده بودم و او را نمی‌شناسم.

ولادت حضرت مهدی علیه السلام

تولد حضرت مهدی علیه السلام سحرگاه روز نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ در محله‌ی سامرا در سرداب محل سکونت پدر بزرگوارش به وقوع پیوست و هنگام شهادت پدر یعنی؛ سال دویست و شصت، پنج سال از عمر پربرکت آن ذخیره الهی می‌گذشت. ناگفته نماند که رشد جسمی و روحی آن بزرگوار با سایر افراد بشر کاملاً متفاوت بود به حدی که حکیمه خاتون می‌گوید:

هر زمانی که به دیدن او می‌رفتم، چهره و اندام او رشد یافته و کاملاً متفاوت از قبل بود و تا چند ماه قبل از شهادت

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۳۳.

پدرش او را در حد جوانی مشاهده کردم به گونه‌ای که او را نشناختم. به ابی محمد حضرت عسکری گفتم: این جوان کیست که به من می‌گویی پیش او بنشینم؟ جواب داد: پسر نرگس و جانشین من است و بعد فرمود: عمه فرزند ما هرگاه برای امامت باشند، رشدونمو آنها با دیگران متفاوت است به گونه‌ای که یک ماه آنها برابر یک سال دیگران است.^۱

اولین کاوش

با توجه به ملاک‌هایی که پیروان ائمه از امام برحق خود داشتند اولین کاوشگران برای وصول به امام برحق خود از قم، با اموالی که سهم امام بود وارد سامرا شدند و از امام حسن عسکری جویا شدند و وقتی متوجه شدند که آن حضرت شهید شده از جانشین او سؤال کردند. برخی جعفر برادر امام را معرفی کردند و آنها پیش جعفر آمده و سلام و تعزیت گفتند و سپس گفتند: ما نامه‌هایی از مردم داریم. این نامه‌ها مال کیست؟ و چه مقدار مال به همراه ما هست؟ جعفر، بلند شد و گفت: مردم از ما توقع علم غیب دارند! با رفتن جعفر، خادم حضرت عسکری علیه السلام که در خدمت حضرت مهدی بود، آمد و به آنها گفت: نامه‌ها، از طرف فلان اشخاص است و نام برد و درون کیسه‌ها نیز هزار دینار است، نامه‌ها و مال‌ها را دادند و گفتند آن

۱. همان، ج ۵۱، ص ۱۴.

کسی که تو را فرستاده او امام است!

جعفر، معتمد را در جریان گذاشت و معتمد نیز سریعاً گروهی را فرستاد تا همسر امام عسکری را دست گیر کردند و فرزند او مهدی را طلب کردند، ولی وی شدیداً انکار کرد که چنین چیزی نبود و او را حبس نمودند. اتفاقاً در همان هنگام مرگ یحیی بن خاقان اتفاق افتاد و از طرفی جنگی در بصره واقع شد، که اینها موجب گردید که قضیه ی همسر امام را فراموش کنند و او هم از فرصت استفاده کرد و فرار نمود.

مفهوم غیبت

غیبت به معنی قطع رابطه ظاهری و عدم دسترسی مردم به آن حضرت می باشد و به مرور زمان عدم تشخیص او؛ یعنی چه بسا ایشان در میان مردم، به ویژه در ایام عرفات حضور حتمی داشته باشد و مردم هم با او برخورد داشته باشند، اما او را نمی شناسند.

حال اگر از آنها پرسیده شود شما از امام زمان چه خبر داری؟ می گویند: غائب است در حالی که در کنار آنها حضور داشته است! آیا نمونه بارز و شاهد گویای این معنی از غیبت، وجود یوسف پیامبر در میان برادرانش است. آن گاه که برادرهای یوسف برای دریافت گندم از کنعان به مصر سفر می کردند کراراً جمال یوسف را زیارت کردند و مورد مهر قرار گرفتند. او آنها را می شناخت، لذا به پیماندار گندم سفارش آنها رانمود.

وقال لفتیانہ اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم لعلم يعرفونها اذا انقلبوا
إلی اهلهم یرجعون؛^۱ و به جوانان انبار گندم گفت، کالاهای
بهای گندمی را که آوردند در بارهایشان به خودشان برگردان
تا وقتی به وطن برگشتند آنها را دریابند و برگردند.

اما آنها یوسف را نمی شناختند و اگر از آنها پرسیده می شد از
یوسف چه خبر! او را معدوم معرفی می کردند.
لذا غیبت حضرت مهدی برای جامعه‌ی مسلمانان، به مانند غیبت
یوسف برای برادرانش است.

سدید صیرفی می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:
صاحب این امر غیبت شبیه به یوسف است. گفتم یا بن رسول
الله از غیبت و سرگردانی ما خبر می دهید؟ فرمود: این مردم
نابکار چه چیز را انکار دارند؟ برادرهای یوسف که عاقل و
فرزندان پیامبر بودند، برادر خود را فروختند و بعد که در
مصر او را دیدند وی را شناختند تا این که او خود را به آنها
معرفی کرد و گفت: من یوسف هستم، لکن این مردم
سرگردان متحیر چگونه انکار می کنند که خدای متعال زمانی
حجت خود را از آنها پنهان کند و همان گونه که یوسف را
بر برادران ظاهر ساخت و پرده‌ی غیبت را کنار زد، حجت
خود را که مظلومانه در میان مردم رفت و آمد دارد و در بازار

و محل کارشان آمد و رفت می کند و او را نمی شناسد، مأذون کند که اعلان کند من حجت خدا هستم.^۱

کیفیت ظهور

پس از بیان معنی غیبت، علیرغم پندار غلطی که دیگران دارند، وجود آن حضرت به طور ناشناخته در جامعه‌ی بشری مشعلی فروزان و نقطه‌ی عطف الطاف الهی بر بشریت است همانطور که در ادعیه ما آمده: بیمنه رزق الوراء و بوجوده ثبتت الارض و السماء، اما به دلیل شرارت هایی که نسل قابیل بر هابیلیان در طول تاریخ هبوط آدم تا شهادت حضرت عسگری که رواداشتند، نگذاشتند هیچ نبی و وصی ای، بشریت را به ساحل نجات برسانند حتی موسی‌ها؛ ابراهیم‌ها؛ عیسی‌ها و محمد‌ها، هرچند، چند صباحی بر اشرار غلبه کردند، اما در نهایت راه‌های آن‌ها را مسدود نموده و اغوا، گمراهی، استعمار و استثمار خلق را شیوه‌ی خود ساختند، تا این‌که نوبت به آخرین حجت الهی رسیده که رهبری پایانی حیات بشریت و زعامت زمین به او سپرده شده و همان گونه که باب ارسال رسل و انزال کتب بسته شد، باب تعیین خلیفه الهی نیز با وجود حضرت مهدی علیه السلام، خاتمه یافت که زمینه‌ی حیات نوین با تمام خوبی‌هایش را فراهم خواهد ساخت.

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۶۳.

مکان ظهور

برخلاف مغرضین و جهال که محل ظهور حضرت مهدی علیه السلام را سرداب سامرا معرفی می کنند، ائمه ی اطهار علیهم السلام که آگاهان وحی الهی و صاحب اسرار جهانی هستند، محل ظهور و قیام علنی ایشان را مکه ی مکرمه از محل حجرالاسود، - میثاق گاه خلق با خالق - معرفی می کنند؛ لذا، ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

قائم با سیصد و سیزده نفر مرد می آید و تکیه به حجرالاسود می کند و پرچم پیروزی را به اهتزاز در می آورد.^۱

در پاسخ به این سؤال که امام مهدی با چه نیرو و ابزاری می تواند بر قدرت پیشرفته نظامی عالم در هنگام قیام غلبه کند و پیروز شود؛ اولاً باید دانست که قیام امام مهدی علیه السلام، یک قیام انسانی محض نیست و نشئت گرفته از هوای نفس و سلطه طلبی و کشور گشایی، مانند اسکندر مقدونی و هیتلر و امثال آنها نمی باشد تا با مقیاس های بشری محاسبه شود، بلکه آفریدگار بشر، خیمه و حرماگاهی برای بشر پس از هبوط آدم تا امروز تدارک چیده و به آنها اختیار و مهلت داده تا لیاقت های نهفته در وجود خود را در این دنیا به منصفی ظهور رسانده و به کمال درخور انسانی نائل گردند، اما متأسفانه شیطان، دشمن دیرینه ی بشر با بغض و کینه ای که از این

موجود داشته و دارد، نگذاشته و نمی‌گذارد در مسیر لایق خود حرکت کند؛ چنان‌که تاریخ بهترین گواه است. نمونه‌ی عملی این مشیت الهی، رسول اکرم ﷺ است که درباره‌ی یهود بنی‌قریظه در مدینه صورت گرفت. یهود بنی‌قریظه در قلعه‌های محکم و دارای برج‌های مجهز ساکن بودند؛ همگی مسلح و دیده‌بان‌های آماده، منطقه را مراقبت می‌کردند و نه تنها به پیامبر اسلام که تازه به مدینه هجرت کرده بود و سر و سامانی و تجهیزاتی نداشت از نظر محاسبه‌ی ظاهری هم، عده‌ی آنها بر مسلمین غلبه داشت و احدی باور نمی‌کرد که پیامبر ﷺ بتواند بر آنها غلبه کند، اما قرآن خبر می‌دهد که مشیت الهی مرکز قدرت آنها را که قوت قلب باشد از آنها سلب نمود و چنان ترس و رعبی بر اندام رزمی و بزمی آنها حاکم کرد که فرار را بر قرار اختیار کردند و شکست خوردند.

این امداد الهی درباره‌ی پیامبر در قرآن بیان شده است. خداوند متعال در سوره‌ی احزاب می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا * وَأَوْرَثَكُم أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾؛^۱ یهودی‌هایی که خود را تقویت کرده بودند، از

۱. قرآن کریم، احزاب: ۲۶-۲۷.

کاخ‌هایشان بیرون آورد و چنان ترسی در دل‌های آنها به وجود آورد که عده‌ای را می‌کشتند، عده‌ای را اسیر می‌کردند و زمین‌ها و خانه‌ها و اموال آنها و زمین‌هایی که هنوز تصرف نکرده و درصدد تصرف بودند همه را در اختیار شما قرار داد و خداوند بر هر چیز توانا است.

یهود بنی قریظه، یکی از پرقدرت‌ترین و مجهزترین یهودی‌های ساکن مدینه بودند که قلعه‌ها و کاخ‌های مجللی داشتند و یکی از سران پرقدرت و پرمدعای آنها «حی بن‌اخطب» بود که وقتی اسیر شد درحالی که زیورآلات فراوانی دربرداشت، خطاب به پیامبر گفت:
 ... اما والله ما لمت نفسی علی عداوتک و لکن من یخذل الله یخذل ثم ایها اناس انه لا بأس بامرالله کتاب الله و قدره مسلحته کتبت علی بنی اسرائیل ثم جلس فضرب عنقه؛ من خود را سرزنش نمی‌کنم که با تو دشمنی می‌کردم و لکن کسی را که خدا خوار کند خوار می‌شود. سپس رو کرد به مردم و گفت:
 ای مردم! در برابر اراده الهی جز تسلیم شدن باکی نیست این چیزی است که بر بنی اسرائیل رقم و خورده است، آنگاه نشست و گردن او را زدند.^۱

این امداد غیبی که باعث در هم شکسته شدن کاخ یهود بنی قریظه و اعدام سران آنها گردید در مورد گروه متهم دیگری از یهود «بنی نضیر» نیز اتفاق افتاد. یهود بنی نضیر هم از قدرتهای

۱. مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۳۵۲.

اقتصادی نظامی و تجهیزاتی مدینه بود و دارای قصرهای مجلل و مستحکم بودند که هیچ قدرتی توان حمله و شکست آنها را نداشت.

اما خداوند متعال در سوره‌ی حشر می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ^۱ اوست که کافرین از اهل کتاب (یهود) را از خانه و کاشانه‌ی آنها برای نخستین حشر، بیرون آورد شما گمان نمی‌کردید که این‌ها بیرون بیایند و خود آن‌ها هم گمان نمی‌کردند و گمان می‌کردند دژهای آن‌ها، آن‌ها را در برابر خدا حفظ می‌کند. اما خداوند از جایی که گمانش را هم نمی‌کردند ترس و لرزه بر اندام آنها انداخت که با دست خود و دست مؤمنین خانه‌های آنها را خراب می‌کردند (خود خراب می‌کردند برای اینکه سالم بدست مسلمان‌ها نیفتد و مسلمانها نیز خراب می‌کردند برای اینکه وارد (قصرها بشوند) پس عبرت بگیرید ای صاحبان بینایی و بصیرت.

هشدار آیه، به کسانی است که قدرت و زور آزمایی را تنها در نیروهای دست بشری می‌دانند و از قدرت الهی بی‌خبر و غافل می‌باشند. نمونه‌ی دیگر این امداد غیبی را قرآن در جنگ بدر و

۱. قرآن کریم، حشر: ۲.

احزاب معرفی می‌کند؛ در جنگ بدر، اصحاب پیامبر سبزد و سبزه نفر بودند (همین تعداد هنگام قیام امام مهدی خواهد بود) و از حیث تجهیزات نظامی بسیار محدود بودند و در مقابل نیروی دشمن سه برابر آنها بود، قرآن می‌فرماید:

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ إِذِ
تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِّنَ
الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ؛ خداوند شما را در جنگ بدر در حالی که از
حیث و تجهیزات و نازل بودید یاری کرد، پس تقوا پیشه
کنید، شاید سپاسگزار گردید! زمانی که به مؤمنین گفت: آیا
کافی نیست که پروردگار شما، شما را با سه هزار فرشته
امداد کند.^۱

و چنین هم شد که فرشته‌ها مانند نیروی هوایی بر سر مشرکین
فرود می‌آمدند و آنها را نابود می‌نمودند.

باز می‌گردیم به اصل شبهه، که عده‌ای خیال می‌کنند امام
زمان ﷺ با عده اندک و ابزاری ساده چگونه می‌تواند با وجود این
بمب‌های اتمی و مهمات و هواپیماهای فوق صوت و... جامعه را غربال
کند و جامعه یکدست توحیدی تشکیل دهد؟! اگر توجه کنند
خواهند یافت که عده یعنی تجهیزات، هر چند مدرن باشد خود به
تنهایی کارایی ندارند و ابزاری بیش نیستند، بلکه این انسان‌ها هستند

۱. قرآن کریم، آل عمران: ۱۲۳-۱۲۴.

که این ابزارها را به کار می‌برند. وقتی امداد الهی پشتوانه‌ی انسان باشد (مانند نمونه‌های ذکر شده) پیروزی حاصل می‌شود که مؤید این مطلب روایتی است که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. او می‌گوید:

قال ابو عبدالله علیه السلام: لا يخرج القائم حتى يكون تكمله الحلقة. قلت: و كم تكملة الحلقة؟ قال: عشرة الاف جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يساره ثم يهز الراية و يسير بها فلا يبقى احد في المشرق و لا في المغرب الا لعنها و هي راية رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم نزل بها جبرئيل يوم بدر - ثم قال يا ابا محمد ماهي؟ والله قطن و لاكتان و لا قز و لا حرير. قلت: فمن اي شيء هي؟ قال: من ورق الجنة نشرها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يوم بدر ثم لفها و دفع الي علي فلم تزل عند علي حتى اذا كان يوم البصرة نشرها امير المؤمنين عليه السلام ففتح الله عليه ثم لفها و هي عندنا هناك لانشيرها احد حتى يقوم القائم فاذا هو قام نشرها فلم يبق احد في المشرق و المغرب الا لعنها و يسير الرعب قد امها شهراً و وراءها شهراً و عن يمينها شهراً و عن يسارها شهراً ثم قال يا ابا محمد انه يخرج موتوراً غضبان اسفاً لغضب الله على هذا الخلق يكون عليه قميص رسول الله الذي عليه يوم احد و عما منه السحاب و درعه درع رسول الله السابقة و سيفه سيف رسول الله ذوالفقار يجرد السيف على عاتقه ثمانية اشهر يقتل هرجاً فاول ما يبده بني شية فيقطع ايديهم و يعلقها في الكعته و يناري مناديه هولاء سراق الله يتناول قريشاً فلا يأخذ منها الا السيف و لا يعطها

الاسيف ولا يخرج القائم حتى يقرء كتابان كتاب بالبصرة و
 كتاب بالكوفة بالبراه من على عليه السلام امام صادق فرمود: قیام،
 زمانی صورت می‌گیرد که حلقه تکمیل شود. گفتم: تکمیل
 حلقه چقدر است؟ فرمود: ده هزار نفر؛ جبرئیل از طرف
 راست و میکائیل از طرف چپ حرکت می‌کنند. آن‌گاه مهدی،
 پرچم را به اهتزاز در می‌آورد و با آن مسیر را طی می‌کند.
 هیچ‌کس در مشرق و مغرب نیست الا این که آن را لعن میکند
 و آن پرچم رسول خداست که جبرئیل آن را در روز جنگ بدر
 برای پیامبر آورد، سپس فرمود: ای ابا محمد! به خدا سوگند
 آن، نه از جنس پنبه و نه کتان و نه ابریشم و نه حریر است.
 گفتم: پس از چه چیز تهیه شده است؟ فرمود: از ورق بهشتی
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ آن را برافراشت آن‌گاه آن
 را پیچید و به علی ابن ابی طالب سپرد و همچنان در نزد او بود
 تا در جنگ جمل آن را باز کرد و خداوند فتح را نصیب او
 کرد و او نیز آن را جمع نمود و آن الآن پیش ماست و کس
 دیگری آن را برافراشته نمی‌کند تا این که مهدی قیام کند و
 زمانی که او آن را برافرازد در شرق و غرب عالم کسی نیست
 جز آن که آن را لعن و نفرین می‌کند و ترس پیشاپیش آن پرچم
 و در پس آن و در چپ و راست آن یک ماه جلو حرکت
 می‌کند و دل‌ها را می‌هراساند. ابا محمد! او قیام می‌کند
 در حالی که به او ستم شده و خشمناک است. تأسف برای این
 مردم از خشم الهی! جامه ای که در جنگ بر تن پیامبر صلی الله علیه و آله
 بود بر اندامش خواهد بود. عمامه و زره بلندی که بر تن
 پیغمبر بود دربر خواهد داشت! شمشیر او ذوالفقار، شمشیر

رسول خداست که آن را از غلاف کشیده هشت ماه بر دوش، بی حساب می کشد. از نخستین جایی که شروع می کند «بنی شیبه» در مکه است که دست های آنها را قطع می کند و در کعبه آویزان می کند و اعلان میدارد که اینها دزدان خداوند می باشند. بعد به سراغ قریش می رود، از آنها شمشیر می گیرد و شمشیر می دهد. مهدی قیام نمی کند مگر این که دو نامه یکی در بصره و دیگری در کوفه به پیزاری از علی بن ابی طالب قرائت می گردد.^۱

علت غیبت امام زمان ﷺ

بدیهی است که وجود فردی صالح و برگزیده حضرت احدیت برای رهبری بشریت و خلیفه الهی در میان خلق، لطفی از طرف خداوند متعال است و رابط میان خلق و خالق می باشد و قهراً باید در دسترس امت باشد تا ضمن رسیدگی به امور جامعه و ملاقات با آنها مایه دلگرمی خلق باشد اما ملاحظه می شود که به حسب ظاهر دسترسی به آن مشعل فروزان و نماینده الهی غیر ممکن است.

دلیل این غیبت و نا شناختگی چه چیز می تواند باشد؟!

علت غیبت در برخی از روایات، سرّی از اسرار الهی است و در برخی دیگر از روایات آزمایش و عدم بیعت و... مطرح شده است. آیا اشکال از طرف امت است و یا خواست خداوند می باشد و یا

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۰۸.

خود او بنا را بر انزوا و دوری گزیدن از حشر و نشر ظاهری با مردم،
گذارده است!!

تردیدی نیست که خواست خداوند نیست؛ زیرا مشیت الهی و
مسئولیت خواهی خداوند از خلق، مشروط بر ارسال رسل و انزال
کتب است؛ چنان که می فرماید:

و ماکان ربک مهلک القرى حتى یبعث فی امّها رسولا یتلوا
علیهم آیاتنا،^۱ پروردگار تو هرگز جمعیتی را هلاک نمی کند
تا این که رسولی را بر آنها برانگیزد تا احکام ما را بر آنها
بخواند و ابلاغ نماید.

پس از رحلت رسول اکرم، اوصیا یکی پس از دیگری این رسالت را
انجام می دادند و حجت بر مردم تمام بود و ممکن نیست که پس از
شهادت یازدهمین وصی پیامبر یعنی امام عسکری این مسئولیت
سلب شده باشد بلکه تا انقراض عالم، همان گونه که خداوند از بشر،
مسئولیت می خواهد باید نماینده‌ی او مراقب اوضاع و احوال جامعه
نیز باشد، پس غیبت از طرف خداوند، محال است؛ همچنین از طرف
خود امام مهدی نیز ممکن نیست، زیرا او نماینده‌ی خداوند در خلق
است و باید مانند اجداد سلف خود پیوسته با مردم باشد و مشکلات
مردم را پاسخ گو باشد و از نظر مسئولیت الهی نمی تواند غیبت به

معنی ایجاد ناشناختگی بین خود و مردم به وجود بیاورد.
 بنابراین یکی از علل غیبت، مردم هستند! آری علت اصلی غیبت و این مصیبت عظمی، مردم می‌باشند زیرا مردم، صدوبیست و چهار هزار پیامبر فرستاده مصلح الهی را شناختند و آنها را کشتند و با آخرین آنها که حضرت محمد ﷺ است چه کردند و حتی هنوز جنازه‌ی آن حضرت دفن نشده بود که مردم به عصر جاهلی برگشتند و با اوصیای او از امام علی علیه السلام گرفته تا امام عسگری مخالفت کردند و حضور جسمی آنها را تحمل نکرده و نه تنها مجال فعالیت و رسیدگی به امور مردم را به آنها ندادند که عرصه را تا حد شهادت در سنین پایین بر آنها تنگ کرده و جز اندک نفراتی آن هم به صورت گمنام با آن حضرات ارتباط نداشتند، این چیزی است که در زمان ائمه‌ی گذشته هم برخی از افراد خوشبین به حضور آنها می‌رسیدند و با غصه و درد دل می‌گفتند: آقا چرا شما کنار نشستید و بنی امیه و بنی عباس جولان می‌دهند؟ چرا وارد میدان نمی‌شوید؟

از جمله «سهل بن خراسانی» آمد خدمت امام صادق و گفت:

یا بن رسول الله! لکم الرأفة و الرحمة و انتم اهل البيت الامامة ما الذی یمنعک ان یکون لک حق تقعد عنه و انت تجد من شیعتک مائة الف یضربون بین یدیک بالسیف؛ ای فرزند پیامبر! شما دارای رأفت و رحمت می‌باشید. شما اهل بیت امامت هستید، چه چیز مانع شده که از حق

خود کناره گیری می کنید، در حالی که دارای صد هزار شیعه هستید که حاضرند در خدمت تو شمشیر بزنند؟! حضرت فرمود: بنشین. به غلام خود گفت تنور را برافروخته کن و پس از آمادگی، رو کرد به سهل و فرمود: برخیز و داخل تنور برو! سهل به التماس افتاد که از من صرف نظر کن. حضرت قبول کرد! در همین حال هارون مکی وارد شد و حضرت به او فرمود که داخل تنور برو! او بی درنگ وارد تنور سوزان شد. حضرت پس از لحظاتی که با سهل خراسانی سخن گفت، فرمود برخیز تا احوالی از هارون درون تنور بپرسیم. آمدند و دیدند که آتش سوزان بر او، سرد و سلام گشته؛ آن گاه امام به سهل خراسانی گفت: در خراسان، شما چند نفر مانند هارون، گوش به فرمان دارید؟! گفت: به خدا سوگند یک نفر هم پیدا نمی شود. امام فرمود: آگاه باش که در زمانی که لا اقل پنج نفر کمک کار نداشته باشیم قیام نخواهیم کرد و ما خود وقت شناس تر می باشیم.^۱

این آزمون امام صادق علیه السلام پس از شهادت امام عسکری شدیدتر بود و همچنان ادامه دارد و بنا نیست که خداوند متعال هر از گاهی یک انسان وارسته کامل را در دسترس انسان های گرگ صفت قرار دهد تا خون او را مظلومانه و ناجوان مردانه بریزند و سرمستانه زندگی کنند؛ بلکه تعیین وصی مانند ارسال رسل به پایان رسید. پس

از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر رسولی نخواهد آمد و پس از شهادت یازدهمین وصی نیز دوازدهمین آنها خاتم الاوصیاء است و دیگر وصی نخواهد آمد؛ زیرا مقدرات الهی در حیات بشری معین است و حسب حکمت الهی نه کم و نه زیاد می شود چنان که می فرماید:
و ان من شی الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم؛ چیزی نیست مگر این که گنجینه‌ی آن نزد ما است و ما جز به اندازه‌ی معلوم نازل نمی کنیم.^۱

کلمه شی، نکره است و در سیاق نفی، افاده‌ی عموم می کند بدین معنا که شامل ارسال رسل و انزال کتب و تعیین اوصیاء نیز می گردد. وقتی بشر نمک شناس و اسراف کار شد، حکمت ایجاب می کند که نعمت الهی، محدود گردد؛ لذا:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

تکلیف مردم در زمان غیبت

سخت ترین زمان برای خداجویان و خواستاران راه حق و حقیقت زمان غیبت حجت خدا و امام زمان علیه السلام آن مردم است. اینک آن چه مهم است آن است که تکلیف مردم دلباخته و شیفته ولایت و عارفین به حق، در این زمان تاریک تر از شب چیست و چه باید بکنند؟!

۱. قرآن کریم، حجر: ۲۱.

بدیهی است ائمه علیهم السلام تکلیف و مسئولیت خواهی از انسان‌ها را در زمان غیبت بیان کرده‌اند:

زراره پسر اعین می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

... مهدی پیش از آن که قیام کند غیبتی خواهد داشت. گفتم: برای چه؟ فرمود: از ترس این که او را بکشند آنگاه فرمود: زراره این همان منتظری است که در تولد او شک می‌کنند و برخی می‌گویند: پدر او بدون فرزند از دنیا رفت و برخی می‌گویند: حمل بود و برخی می‌گویند: غائب است و برخی می‌گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شده. در هر حال او مورد انتظار است. خداوند می‌خواهد که دل‌های شیعه را امتحان کند؛ لذا در این هنگام جاهلان دچار شک و تردید می‌باشند. زراره گفت: فدایت گردم اگر این زمان را درک کنم چه وظیفه‌ای دارم و چه کاری را باید انجام بدهم؟ فرمود: زراره اگر این زمان را درک کردی این دعا را بخوان: اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک، اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجّک، اللهم عرفنی حجّک فانک ان لم تعرفنی حجّک ضللت عن دینی.^۱

زمان غیبت که مردم هیچ خبری از امام خود جز دلیل عقل و نقل

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۶۶.

ندارند اعتقاد و باقی ماندن بر وجود و اشراف چنین امامی بر زندگی جامعه، قدرت اعتقادی و ژرفایی اندیشه‌ی ویژه‌ای می‌خواهد. یمان خرما فروش می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

انَّ لِصاحبِ هذا الامرِ غیبةَ المتمسکِ فیها بدینة کالخارط لشوک التقاد بیده ثم اطرق ملیاً ثم قال انَّ لِصاحبِ هذا الامرِ غیبةَ فلیتق الله عبد و لیتمسک بدینة؛ برای صاحب این امر، غیبتی خواهد بود که دین‌دار در این زمان مانند کسی است که شاخه‌ی درخت خاررداری را با دست خود فرو بکشد.^۱ آن‌گاه امام سر فرو افکند و پس از مدتی فرمود: همانا برای صاحب این امر غیبتی خواهد بود پس بنده‌ی خدا باید پرهیزگاری کند و چنگ به دین خود بزند.^۲

حضور امام مهدی علیه السلام در میان مردم

نکته‌ی شایان ذکر این که امام مهدی در میان مردم رفت و آمد دارد و آنها را می‌بیند ولی مردم آن حضرت را تشخیص نمی‌دهند و این خود برای امت، مصیبت بزرگ و آزمون خطرناکی است؛ زیرا بسا در حشرونشر، با توجه به غفلت و ناخود آگاهی که اصولاً مردم دارند

۱. یعنی؛ همان گونه که شاخه درخت پرخاری را با دست فرو کشیدن بسیار سخت و دردآور است و دست را مجروح می‌کند بقاء بر اعتقاد امام غائب نیز اینگونه زحمت آفرین است.

۲. همان، ص ۱۶۹.

با وجود مقدس آن حضرت، برخورد بی ادبانه و حتی توهین آمیز (نعوذبالله) داشته باشند، چراکه او نیز یک انسان است و با همین لباس‌های معمولی زندگی می‌کند.

روایات فراوانی در رابطه با نحوه‌ی حضور و زندگی حضرت در میان مردم وجود دارد به طور نمونه:

زراره می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

یَفْقَدُ النَّاسَ إِمَامَهُمْ يَشْهَدُ الْمَوَاسِمَ فَيُرَاهُمْ وَلَا يَرُونَهُ؛ مردم، امام خود را از دست می‌دهند؛ او در روزهایی مانند عرفات، اعیاد و امثال این‌ها حضور پیدا می‌کند، مردم را می‌شناسد. ولی مردم او را نمی‌شناسند.^۱

به همین جهت آن‌چه حجاب و مانع این تشخیص است افکار و اعمال نامناسب مردم است، به عبارت دیگر مردم به جای این‌که بندگی را اصل؛ و زندگی و معاش را فرع و ابزار و وسیله‌ی بندگی قرار دهند. بنا بر معاش و تلاشهای مادی قرار داده و عمده‌ی وقت و سرمایه عمر خود را در راه مسائل مادی صرف کرده و تنها رنگ کمرنگی از دین یا بندگی بر آن می‌زنند. به قول حافظ:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

هم‌چنین

حجاب چهره‌ی جان می‌شود غبار تنم

خوش آن دمی که از این چهره پرده برفکنم

این شیوه‌ی معکوس و ناپسند نه تنها حجاب و حائل میان مردم و امام زمانشان شده و مانع از تشخیص و ارتباط گشته، بلکه اگر چنین نبود مردم به خوبی مانند زمان ائمه‌ی قبلی لاقلاً با ترس و لرز و تقیه هم که می‌شد، دسترسی به امام داشتند.

خداوند متعال می‌فرماید:

و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب اليه من حبل الوريد؛ ما بشر را آفریدیم و می‌دانیم که چه چیز باعث وسوسه‌ی نفس او می‌گردد و از رگ گردن او به او نزدیک تر می‌باشیم.^۱

پس چه چیز باعث شده با وجود این که خداوند اینقدر به بندگان نزدیک است بشر نه تنها از خداوند متعال، فرسنگ‌ها فاصله گرفته؛ که حتی به امام زمان که از جنس خود اوست و باید مأنوس و محشور باشد دور شده است؟!

۱. قرآن کریم، ق: ۱۶.

پاسخ آن است که اعمال ما حجاب میان ما و خدا و امام زمانمان که نماینده‌ی خداوند متعال است شده چنان که در دعای معروف ابوحمزه‌ی ثمالی، امام سجاد علیه السلام خطاب به خداوند عرض می‌کند:

وان الراحل الیک قریب المسافه و انک لاتحجب عن الخلق
الا ان تحجبهم الاعمال دونک؛ فاصله و مسافت میان کوچ کننده به سوی تو بسیار نزدیک است و تو از آفریده‌های خود پنهان نیستی، لکن این اعمال آنها است که میان تو و آنها حجاب شده.^۱

پس مهم ترین راه ظهور و دست یابی به امام زمان که گاه تعبیر به فرج می‌شود تمیز کردن عقاید و اعمال و رفتار از آلودگی گناه و معصیت و نیز تقویت بندگی الهی است.

فرق فرج و ظهور

فرج، یعنی گشایش. کسانی که تنها به بندگی خدا فکر کرده و از طرفی مبدأ و معاد را آغاز و انجام حیات باور دارند، اشغال زندگی اجتماعی را در دست خدازداها و به اصطلاح سکولاریسم‌ها، بالاترین گرفتاری بشر می‌دانند و می‌کوشند که حیاط دنیوی خود (که پلی است به سرای جاودان) را از دست شیطان‌ها نجات دهند؛ لذا این نجات، فرج و گشایش راهبردی در زندگی وارستگان به حساب

۱. مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه.

می آید که به فرج تعبیر شده است.

این واژه در تمام ادوار تاریخ در زمان ائمه‌ی گذشته نیز به کار برده می‌شد و از آنها سؤال می‌کردند: متی الفرّج؟ فرج چه وقتی است؟ به طور نمونه:

ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم فدایت شوم فرج چه وقت است؟

فقال یا ابابصیر: انت ممن یرید الدنیا؟ من عرف هذا الامر فقد فرج عنه بانتظاره؛ امام صادق فرمود: تو از کسانی هستی که دنیا را در نظر داری؟! هرکس این ولایت حقه را بشناسد و در انتظار باشد به فرج رسیده است.^۱

امام در این پاسخ «فرج» را دو بخش کرده. یکی شخصی و دیگری فرج اجتماعی و عمومی؛ فرج شخصی را به شناخت امام زمان دانسته است؛ لذا هرکس امام زمان خود را با ویژگی‌های او بشناسد و خود را با او از نظر عقاید و رفتار نزدیک نماید، حاصل شده است.

محمدبن فضیل از حضرت رضا علیه السلام راجع به فرج سؤال می‌کند حضرت در جواب او می‌فرماید:

الیس انتظار الفرّج من الفرّج انّ الله عزّو جلّ یقول: فانتظروا انّی معکم من المنتظرین؛ مگر نه این است که انتظار فرج، خود فرج است و خداوند

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۳۰.

متعال می فرماید: منتظر باشید که من با منتظرین می باشم.^۱
یعنی؛ انسان هنگامی که بندگی خدا در وی تبلور یافت، به فرج
شخصی دست یافته و گره های کور زندگی برای او باز شده است.

ابو خالد کابلی می گوید: امام سجاد علیه السلام فرمود:
غیبت ولی دوازدهمی از اوصیاء رسول خدا طول می کشد.
مردمی که در این زمان قائل به امامت او می باشند و خود را
برای ظهور او آماده می کنند از مردم هر زمانی بهتر هستند؛
برای این که خداوند عقل و فهم و معرفتی به آنها داده است
که امام غائب در نظر آنها مانند امام حاضر است، گوئی او را
مشاهده می کنند. خداوند مقام و منزلتی به آنها داده است که
مانند کسانی هستند که مخلصانه در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در راه
خدا با شمشیر جهاد می کنند و راستی شیعه ما هستند و
آشکار و پنهان دعوت به دین الهی می کنند و بعد فرمود:
انتظار الفرج من اعظم الفرج؛ انتظار فرج بزرگترین فرج و
گشایش است.^۲

پس فرج شخصی به خود شخص مربوط است و هرگاه امام
زمان علیه السلام خود را، با ویژگی های او شناخت و خود را با راه و رسم و
خواسته های او تطبیق نمود، او به فرج رسیده است. در روایت دیگری
عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۲۲.

قال رسول الله: سيأتي قوم من بعدكم الرجل الواحد منهم له اجر خمسين منكم. قالوا: يا رسول نحن كنا معك ببدر و احد و حنين و نزل فينا القرآن. فقال: انكم لو تحملو لا حملوا لم تصبروا اصبرهم؛^۱ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از شما مردمی می آیند که یک نفر از آنها به اندازه‌ی پنجاه نفر از شما پاداش دارد. گفتند: یا رسول الله! ما در جنگ بدر و احد و حنین با شما بودیم، قرآن درباره‌ی ما نازل شد! فرمود: آنچه بر آنها تحمیل می‌شود اگر بر شما بشود، فرج عمومی تحمل آن را ندارید!

و اما فرج عمومی، یعنی؛ چیزی که در دعاها به زبان می‌آید و گفته می‌شود: اللهم عجل لوليک الفرج والعافیة و النصر به دست کیست؟ خود ولی عصر که مأمور الهی است به اختیار خود این حجاب را از میان برنمی‌دارد همان‌گونه که یوسف پیامبر به اختیار خود حجاب میان خود و پدر و برادرها را برنداشت، بلکه با فراهم آمدن مقتضی، از طرف خداوند مأمور شد تا خود را معرفی کند و چنان هم شد. پس در حقیقت مسئله‌ی فرج و گشایش عمومی و تجلی حضرت مهدی علیه السلام در میان امت به عرضه و تقاضا مربوط است. عرضه از طرف خداوند و تقاضا و مقتضی از طرف مردم می‌باشد. لذا تردیدی نیست که خداوند به حکم لطف و مسئولیت خواهی، پیوسته

حجّه را بر خلق عرضه کرده و آن گاه هم که حجاب بوده با مقتضی، حجاب را کنار زده است، پس عمده‌ی مشکل به جامعه برمی گردد. باید گفت حل این قضیه و باز شدن گره یا به تعبیری فرج، همان گونه که به دست امت بوده بدین معنی که در روایات و بیانات ائمه‌ی گذشته نیز به آن اشاره شد و آن به دو صورت قابل ملاحظه است. نخست این که اکثریت قریب به اتفاق آن هایی که شعار انتظار سر می دهند؛ مانند سلمان و مقداد و عمار یاسر و مالک اشتر و مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر و ابوالفضل به صحنه بیایند و فرصت را از دست سپاه شیطان و اربابان زر و زور و تزویر بگیرند و راه را برای یوسف زمان باز کنند که قطعاً آقا خواهد آمد و اگر از هنگام تصدی ولایت پس از شهادت پدر بزرگوارش جامعه چینی وجود داشت غیبتی هم واقع نمی شد، اما متأسفانه تاکنون چنین فرضیه‌ای عملی نشده و معلوم هم نیست که چه زمان واقع بشود؛ زیرا شیاطین با اسباب و ابزار انحرافی که برای نسل جوان فراهم آورده‌اند و می‌کوشند جامعه را به تباهی عقیدتی و اخلاقی بکشند امیدی از تحقق فرض اول نیست و از زمان امام علی علیه السلام تا زمان امام عسکری هرگاه برخی از مریدان خوش قلب و ساده لوح می‌نالیدند که آقا چرا شما نشسته اید و بنی امیه یا بنی العباس جولان می‌دهند! امام سربسته از بی یآوری جواب می‌داد و حقیقت هم همان بود والا اگر

این فرض برای امام علی علیه السلام محقق شده بود خلافت غصب نمی‌گردید و اتفاقات ناگوار مانند مظلومیت امام مجتبی و شهادت دلخراش حسین بن علی که مایه‌ی ننگ مسلمان‌ها شد و اسارت امام سجاد علیه السلام و غربت و تبعید و زندان ائمه یکی پس از دیگری تا اتمام غیبت صغری و کبری پیش نمی‌افتاد. بنابراین یکی از موانع ظهور و عدم تجلی در عرصه‌ی علمی، سیاسی، اجتماعی و مدیریت ظاهری عمومی امت، نبودن آمادگی امت است و تا مردم خالص نگردند ظهور از این ناحیه ممکن نیست؛ لذا اظهارات لسانی و شعارها دلیل بر پایداری و وفا به امام نیست. و این حقیقتی است که در پیش بینی‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی بیان شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

زمانی می‌آید که ظاهر مردم نیکو و خوب، اما باطن آنها خراب و خبیث است و ظاهر نیکو را برای دنیا طلبی و ریاکارانه به کار می‌گیرند؛ لذا در مقام بلا و گرفتاری، دعای غریق را می‌خوانند اما مستجاب نمی‌شود.

و باز فرمود:

زمانی می‌آید که از قرآن فقط رسم آن و از اسلام، اسم آن اما با آن فاصله‌ها دارند. مساجد آن‌ها آباد ولی از هدایت به دور می‌باشند.^۱ بدیهی است با یک چنین وضعیتی آخرین حجت

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۰.

الهی نمی تواند حکومت داشته باشد و جامعه آمادگی پذیرش
امام را ندارد!

علائم ظهور

الف) فساد فراگیر

محمد بن مسلم نقل می کند که امام باقر فرمود:
هنگامی که مردان، خود را مانند زنان می کنند و زنها، خود را
مانند مردان می نمایند؛ مردان با مردان و زنان با زنان هم
جنس بازی می کنند؛ زنها اسب سواری می کنند؛ شهادت
دروغ پذیرفته می شود؛ شهادت عادل ها رد می گردد؛ آدم کشی
در میان مردم، عادی می گردد؛ مردم مرتکب زنا و رابطه
نامشروع می شوند، ربا می خورند؛ از اراذل و اوباش از زبان و
فحاشی آنها می ترسند؛ سفیانی از شام و یمانی از یمن خروج
می کنند و در بیداء افول می کنند؛ جوانی از آل محمد میان
حجرالأسود و مقام ابراهیم به نام محمد بن حسن نفس زکیه
به قتل می رسد؛ ندایی از آسمان می آید مبنی بر حقانیت قائم
و پیروان او شنیده می شود؛ در این هنگام قائم ما - مهدی -
خروج می کند.^۱

در پیش بینی، آلودگی در جامعه به اندازه ای رواج می یابد که از
خوبان جز تعدادی باقی نمی ماند. ابوبصیر و محمد بن مسلم می گویند

از امام صادق علیه السلام شنیدیم که می فرمود:
مهدی قیام نمی کند مگر زمانی که دو سوم جامعه از دست
برود. گفته شد اگر دو سوم مردم از دست برود دیگر چیزی
باقی نمی ماند! امام جواب دادند: آیا نمی خواهید آن یک سوم
باقی بماند.^۱

یعنی وقتی حیات معنوی جامعه به خطر بیافتد و بیم آن رود که
توحش و بداخلاقی و هرزگی و بی دینی به حیات بشری خاتمه بخشد
به حکم ضرورت طبیب الهی با ابزار ویژه وارد عمل می شود و نخاله‌ای
باقی نمی گذارد.

امام باقر علیه السلام به اباحمزه می فرماید:

... قائم وقتی خروج می کند که ترس شدید و بلاء و گرفتاری
زیادی مردم را فراگرفته و در میان اعراب، اختلاف شدید و
شمشیر قاطع حکم می نماید و در دین دچار اختلاف
می گردند؛ وضعیت آن‌ها به گونه‌ای تغییر می کند که به خاطر
اخلاق سگ گونه مردم که به جان یک دیگر می افتند شب و
روز آروزی مرگ می کنند و این هنگام، دوران یأس و ناامیدی
اجتماعی است، مهدی خروج می کند. خوش به حال آن کس
که او را درک کند و از یاران او شود! وای بر حال کسی که
با او و دستورات وی مخالفت کند و دشمن او باشد! سپس
فرمود: او با یک برنامه نوینی قیام می کند و راه و رسم

جدیدی دارد، قضاوت و فصل خصومت تازه می آورد که بر
عرب سخت خواهد بود. از کسی توبه قبول نمی کند و در
پاک سازی جامعه از لوٹ اشرار در راه خدا به ملامت و
سرزنش کسی اعتنا ندارد.^۱

(ب) فتنه ها و شبهات

یکی از عوامل سرسام آور اجتماعی که سران ریاست طلب و اربابان
هوی و هوس، برای رسیدن به آمال و آرزوهای خود، و شکست
جبهه ی حق به کار برده و می برند ایجاد فتنه و شبهه است، بدین
معنی که با سفسطه و مغلطه گری، محیط و جو را به گونه ای
غبارآلود کرده و بر صورت خود نقابی از حق می زنند که توده ی
جاهل جامعه را، دچار شک و تردید می سازند و قدرت تصمیم گیری
یا گرایش به سمت حق را از او سلب می نمایند. و این شیوه ای است
که از دیر زمان، در مصاف حق و باطل به کار برده می شد. امام
علی علیه السلام منشأ این غلط اندازی را در یک بیان علمی ارزنده، تحلیل
می نماید و می فرماید:

انما وقوع الفتن اهواء تتبع و احکام تبتدع یخالف فیها کتاب الله
و یتولی علیها رجال؛ رجلاً علی غیر دین الله؛ آغاز فتنه از
این جا است که هوی و هوس، مقصد و منظور قرار می گیرد و

احکامی برخلاف کتاب خدا پدید می آید و عده‌ای دیگر را
بر غیر دین خدا به دنبال خود می‌برند.^۱

اگر باطل رنگ حق به خود نمی‌گرفت و با حق قاطعی نمی‌شد،
باکی از بی‌دینان نبود. و اگر حق نیز از پیرایه‌ی باطل منزّه بود، از
زبان دشمنان در امان بود و زیان آن‌ها از آن قطع می‌گردید؛ لکن اگر
مشتی از حق و مشتی از باطل را با هم در می‌آمیزند، این جاست که
شیطان از فرصت استفاده کرده و بر پیروان خود سیطره پیدا می‌کند،
البته آن‌هایی که از طرف خداوند برای آن‌ها پیشینه‌ی خوب مقرر
شده از فتنه به سلامت بیرون می‌آیند.

یکی از مصادیق این بیان ماجرای جنگ صفین بود. در این جنگ
معاویه و یارانش شعار اسلام و قرآن و عدالت و خون‌خواهی عثمان را
سر می‌دادند و در تنگنای جنگ نیز، قرآن را بالای نیزه نموده و خود
را حامی قرآن معرفی کردند و با توجه به این که طرف دیگر صفین،
امام علی علیه السلام با آن همه سابقه‌ی درخشان خود در اسلام که مظهر
عدل و کرامت بود و نیروهایش و فرزندان او که نوه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله
بودند و اصحاب خوب رسول خدا مانند «حذیفه یمانی» و «عمار
یاسر» به همراه امام علی علیه السلام بودند، چنان این فتنه‌ی ابوسفیان،
اذهان عده‌ای از ساده‌اندیشان را مشوش کرده بود که مات و مبهوت

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۹.

ماندند که حق به جانب چه کسی است؟!۱

در این میان «حبه بن جویین» به حذیفه یمانی که صحابی موجه بود گفت: برای ما حدیثی از پیامبر در رابطه با این فتنه بیان کن تا ما تکلیف خود را بدانیم. حذیفه گفت: حق با آن گروهی است که ابن سمیه «عمار یاسر» در آن قرار دارد؛ زیرا رسول خدا فرمود:

تقتله الفئة الباغية الناکثة عن الطريق و ان آخر رزقه ضیا من لبن؛ گروه ستمگری که از راه منحرف شده او را می کشد و آخرین روزی او شیر مخلوط با آب است.^۱

لذا «حبه» با مشاهده‌ی این آیت حق، فهمید حق با علی ابن ابی طالب است.

این فتنه و شبهه افکنی در هر زمانی وسیله و ابزار سپاه باطل و حزب شیطان بوده و هست و در این زمان که قریب به ظهور حجة حق است بیشتر و بیشتر شده و موجب سرگردانی خلق و تخریب بصیرت آنها می گردد.

ج) مردان جنجالی در زمان ظهور

گذشته از آشفتگی هایی که از دزدان عقیده برای جامعه به ارث مانده در زمان ظهور نیز از دو مرد جنجالی که پلیدتر از معاویه و

۱. کامل، ج ۳، ص ۳۱۰.

عمرو عاص، افکار و اندیشه‌ی مردم را از امام برحق، منحرف می‌کنند و خطر عظیمی به حساب می‌آید خبر رسیده که یکی دجال و دیگری سفیانی از نوه‌های ابوسفیان، - سرگروه کفار قریش - می‌باشد. او تمام تزویر را در انحراف خلق از اجداد خبیثش مانند معاویه به ارث برده است.

«جدلم بن بشیر» از امام سجاد علیه السلام راجع به خروج امام مهدی و دلایل و علایم آن سؤال می‌کند.

امام در پاسخ فرمود:

قبل از خروج او مردی به نام «عوف سلمی» از جزیره قیام می‌کند و در تکریت - زادگاه صدام ملعون - سکونت می‌کند و سرانجام در دمشق به قتل می‌رسد و بعد از او شخصی به نام شعیب بن صالح از سمرقند قیام می‌کند و پس از او سفیان ملعون از وادی یابس (خشک) قیام می‌کند، او نوه‌ی «عتبه بن ابی سفیان» است و هنگامی که او قیام می‌کند؛ امام مهدی علیه السلام مخفی می‌گردد و سپس بعد از او قیام می‌کند.^۱

این خبیث در تحریف مردم بسیار نیرومند است و قهراً مردم نیز از معارف دینی و امام شناسی حقیقی تهی هستند.

معرفی چنین مردان فتنه‌انگیز در کلام امام علی علیه السلام نیز آمده است. «ابن اذنیه» می‌گوید:

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۳.

امام صادق علیه السلام فرمود: جدّم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پسر هند جگر خوار از وادی یابس قیام می‌کند. او یک مرد چهار شانه و بد چهره‌ی وحشتناکی است که در صورت او اثری است که او را لوچ می‌نمایاند. نام او عثمان و از فرزندان ابو سفیان است؛ خروج می‌کند و قدرت را به دست می‌گیرد.^۱

او یکی دیگر از راهزنان و سارقین اندیشه‌ی ناب خلق می‌باشد. متأسفانه مردم مواظب اموال و حشم خود هستند و برای آن‌ها نگهبان می‌گذارند که به سرقت نرود و لیکن برای مهم‌ترین سرمایه‌ی دوسرای خود، یعنی عقیده و اندیشه‌ی ناب، هیچ مراقب و نگهبانی نمی‌گذارند که این دزدان به راحتی آن را می‌ربایند.

ممنوعیت توقیت

این پرسش از ابتدای غصب خلافت برای پیروان امامت مطرح بود و در هر زمان در انتظار برگشت حکومت حَقّه به ائمه معصومین بودند و از آنها این حکومت را طلب می‌نمودند و آن بزرگواران بدون تعیین زمان، آن را به قیام آخرین حجت حق، یعنی حضرت مهدی نسبت می‌دادند و علائم و نشانه‌هایی نیز برای تحقق آن ذکر می‌نمودند. امامان معصوم علیهم السلام تعیین دقیق آن را تکذیب می‌کردند؛ چنان‌که «عبدالرحمان بن کثیر» می‌گوید:

حضور امام صادق علیه السلام بودم، شخصی به نام «مهزم» وارد شد و گفت: فدایت شوم این امری که آن را انتظار می کشیم چه وقت می باشد؟ امام فرمود: یا مهزم! کذب الوقاتون و هلك المتعجلون و نجا المسلمون؛ ای مهزم، دروغ می گویند آن هایی که تعیین وقت می کنند و هلاک می شوند آن هایی که عجله دارند و نجات از آن کسانی است که تسلیم می باشند.^۱

از این روایات فراوان ذکر شده است و حق هم همین است. اولاً این اجازه به مشیت و امر الهی مربوط است؛ ثانیاً منوط به مقتضیات می باشد که این مقتضیات و شرایط در متن جامعه باید اتفاق بیافتد و در اختیار مردم است. به همین دلیل از شرایط مهم، گرایش و پیروی اکثریت قریب به اتفاق جامعه از امام برحق است که از آدم تا خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم و از اول الاوصیاء تا خاتم آن اتفاق نیفتاد و اگر اتفاق افتاده بود جای سؤال نبود و محلی برای ستمگران باقی نمی ماند که متأسفانه شیطان به آرزوی خود رسید و در طول تاریخ جامعه را به سمت پیشوایان زر و زور هدایت کرد و عرصه را امامان برحق تنگ کرد.

انتظار و اقسام آن

در روایات فراوان توصیه به انتظار شده است. تاجایی که به عنوان

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۹۴.

افضل اعمال امت تلقی گردیده است. انتظار در لغت، به معنی چشم به راه بودن و در اصطلاح، یعنی چشم به راه آمدن مصلحی بزرگ و عدالت گستر، که سراسر گیتی را زیر چتر ولایی خود اداره کند. این آرمان به دو صورت قابل تصور است یکی اینکه در درد آلودگی به گونه‌ای دست و پا بزند که خسته شود و از همه چیز متنفر گردد و منتظر طبیب باشد.

و آنگاه خداوند به حکم ضرورت، منجی و موعود خود را مأمور می‌کند که قیام کند، که این تصویر، منظور انبیاء و اوصیاء - به ویژه پیامبر اسلام که می‌فرماید: افضل اعمال امتی انتظار الفرج - نبوده، پس منظور قسم دوم است که جامعه در راستای بندگی الهی و رسیدن به کمال انسانی به گونه‌ای حرکت کند که در خور شأن رهبری خلیفه‌ی الله، یعنی حضرت مهدی باشد.

برای رسیدن به این آرمان، باید دید راه چاره و راه کار چیست؟ و اجازه نداد تا قسم اول انتظار عملی شود.

راه انتظار، راه نجات

برای پایان یافتن انتظار قسم دوم، یعنی؛ کنار رفتن حجاب میان امام و امت و رسیدن به جامعه ایده‌آل و دور از ظلم و فساد و بداخلاقی، توجه به سه محور مهم جامعه، حیاتی و ضروری است. محور نخست، خانواده است که سنگ نخستین و زیربنای ساختار

اجتماعی را تشکیل می‌دهد. بدین معنی که در هر خانواده، پدر و مادر به عنوان مسئول دین، اخلاق، آداب و رسوم، سیره و سنت نبوی، فرزندان خود را از دختر و پسر مقید به رعایت آن‌ها، تربیت کنند. و مراقبت از این عقاید را درباره آن‌ها از هر مراقبتی که درباره‌ی سایر آرمانهای دیگر زندگی به کار می‌برند مهم‌تر تلقی نمایند. و در این رابطه به هشدار قرآن کریم گوش فرا داده و از

پیامبر تاسی نمایند. قرآن خطاب به مؤمنین می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ
وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ
وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ؛ ای مومنین! مراقب خود و خانواده خود
باشید به آتشی نروید که هیزم آن آدم و سنگ است و
فرشتگان گماشته بر آن سخت و خشمگین بوده که دستور
خدا را نادیده نمی‌گیرند و مأموریت خود را انجام می‌دهند.^۱

در این آیه خداوند متعال، اولیاء خانواده را به مراقبت اخلاقی و تربیتی و بندگی الهی فرزندان موظف دانسته و مسئول می‌خواند. در این دستور، پیامبر و اوصیاء او نیز مخاطب بوده و عمل می‌کردند پس محور اول اصلاح اجتماعی که زمینه‌ی هم‌یاری با امام به حق را فراهم می‌آورد، عملکرد اولیاء خانواده‌ها است. محور دوم آموزش و

۱. قرآن کریم، تحریم: ۶

پرورش می‌باشد بدین معنی که این نهاد به موازی آموزش، به طور جدی به پرورش دینی و اخلاقی توجه نموده و اقدام نمایند؛ به عبارت دیگر تمام فکر و حواس خانه و مدرسه، بار آوردن انسان‌های عالم و مهذب باشد که دومین نهاد سرنوشت ساز جامعه‌ی مدنی، آموزش و پرورش است.

احیای دین توسط حضرت مهدی علیه السلام

برای پاسخ به این شبهه باید ابتدا به عنوان مقدمه چنین گفت که منظور از تجدید دین تجدید دین پس از بدعت‌هاست نه اینکه دین جدیدی بیاید و از لحاظ اینکه بعد از ظهور امام زمان به دین و سنت حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل می‌شود، لذا ایشان محیی الدین یعنی زنده کننده دین پس از متروک شدن می‌باشد.

ما در سیره‌ی امام مهدی می‌خوانیم که ایشان مجددالدین و محیی دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. اینک این سوال مطرح است که مگر آن‌چه از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا امروز به عنوان آئین اسلام مطرح بوده و مردم به آن عمل می‌کردند، اسلام نبوده است؟!!

پاسخ به این سؤال به دوناگرش نیازمند است: نظری و نقلی؛ اما از منظر نظری و تحقیق، باید توجه داشت که سیمای علمی - عملی اسلام، در قرآن که تبلور سیره‌ی نبوی و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام است، معیار و ملاک می‌باشد. تصویر این آئین نامه و در بخش مدنی و

احکام تکلیفی در زندگی خانوادگی از نظر حقوق زن و مرد و تربیت اولاد و حجاب و عفاف و رعایت حریم محرم و نامحرمی، طبق سیره و سنت رسول اکرم و اهل بیت او نیست، بلکه نوعی ارتجاع و برگشت به فرهنگ ملی و محلاتی و نوآوری‌های متجددین بوده و هست. تا جایی که تنها اسمی از اسلام و نامی از قرآن و پیامبر و ائمه علیهم السلام در جامعه مطرح بوده و هست. و در هر دوره حکام جور، خلق را به سمت و سویی از فرهنگ و آداب و رسوم دلخواه خود سوق می‌دادند و خلق هم از باب - الناس علی دین ملوکهم - به همان سوی حرکت می‌کردند؛ بنابراین، احکام تکلیفی و حقوقی اسلام پس از پیامبر، اصولاً زمین مانده و تنها در میان اقشار اندک از جامعه به نام علماء و فقهاء متعهد ولایی اسلام و جمعی از مردم جاری بوده است. آن هم به دور از دیدگان حکام سلطه‌گر؛ هم‌چنین احکام قضایی و جزایی به مقیاس کتاب و سنت متروک شده و شیوه‌ی سیاسی و مدیریت کشوری و لشکری که در منشور امام علی علیه السلام، به نام نامه‌ی مالک اشتر ترسیم شده نادیده گرفته شده است. و تنها هر از گاهی در برخی از محافل علمی و پژوهشی، نگرشی آموزش به آن می‌شود. در هر حال اسلام، به عنوان آئین نامه‌ی جامع زندگی فردی و اجتماعی آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و در مدت کوتاه ابلاغ کرد و در آخرین سخن فرمود: آنچه مربوط به دنیا و آخرت شما مردم بود و باعث قرب

به بهشت و سعادت دنیا و آخرت و دوری از جهنم و بدبختی بوده برای شما بیان کردم و حلال و حرام من تا پایان دنیا ملاک و معیار است. آیا به این دین عمل شده و می‌شود؟!

و اما از منظر نقل، امام علی علیه السلام در سال ۳۷ هـ ق، در منشور حکومتی که برای استاندار خود به صورت خاص برای نظام حکومتی در کل دوران تنظیم فرمود در بخش انتخاب قضات و نظارت بر کار آن‌ها که مهم ترین بخش نظام حکومتی اسلام است، خطاب به «مالک» می‌فرماید:

... مانظر فی ذلک نظراً بلیغاً فان هذا الدین قد کان اسیراً فی
ایدی الاشرار یعمل فیہ بالهوی و تطلب به الدنیا؛ در این باره
کمال دقت را بکار ببر؛ زیرا این دین، اسیر دست نابکاران
شده؛ در آن هواپرستی کرده و زراندوزی می‌کنند.

بدیهی است این فروپاشی نظام دین بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شروع شده و اندک زمانی هم که برای امام علی علیه السلام فرصتی فراهم آمد، جبهه‌های شرک و کفر و نفاق با درگیری و جنگ‌های ناخواسته، عرصه‌ی تغییر بدعتها را از او سلب نمودند و اجازه ندادند حضرت، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را مجدداً به جای خود برگردانند.

برای اثبات این مطلب که در زمان پیامبر و صدر اسلام بدعت‌های بسیاری وارد دین شده است به ذکر چند نمونه می‌پردازیم:

نمونه‌ای از بدعت‌های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

امام علی علیه السلام فرمود: من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: چگونه خواهید بود زمانی که فتنه‌ای در میان شما برپا می‌گردد، که کودکان با آن بزرگ می‌شوند و بزرگسالان آن را روش خود قرار می‌دهند و بر آن خوی می‌کنند و اگر کسی آن را تغییر دهد می‌گویند سنت را عوض کرده است و اگر چیزی می‌آموزند برای عمل نیست و با کارهای آخرتی دنیا طلب می‌کنند؛ زمامداران پیش از من، کارهایی را از روی عمد با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نموده، پیمان با او را نقض و سنت وی را تغییر دادند و من اگر می‌خواستم آنها را تغییر دهم و مردم را به آن چه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معمول بود، وادار کنم؛ مردم و نیروهای مسلح مرا رها می‌کردند و تنها می‌ماندم. مقام ابراهیم را از جای اصلی خود تغییر دادند؛ فدک را غصب کردند؛ قضاوت‌های ظالمانه انجام دادند؛ بسم‌الله را در قرائت نماز حذف کردند؛ غسل و وضو را تغییر دادند و (چندین بدعت دیگر که در کتاب کافی بیان شده) آنگاه می‌فرماید:

لقد امرت الناس ان لا یجتمعوا فی شهر رمضان الا فی فریضة و اعلمهم ان اجتماعهم فی النوافل بدعة فنادی بعض اهل عسکری ممن یقاتل معی یا اهل الاسلام غیرت سنة عمر ینهاننا عن الصلوة فی شهر رمضان تطوعاً ولقد خفت ان یشوروا فی ناحية عسکری مالقیة من هذه الامة من الفرقة و طاعة ائمة الضلالة والدعاة

الی النار؛^۱ همانا به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز در نماز واجب، جماعت نداشته باشند. و اعلام کردم که جماعت در نمازهای مستحبی، بدعت است. در این هنگام بود که برخی از نیروهای ارتش من که با من در جبهه جنگ شرکت می‌کردند، فریاد برآوردند: ای اهل اسلام! سنت عمر تغییر داده شد، ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می‌کنند! ترسیدم در بخشی از ارتش، شورش واقع شود، آن گونه که از این مردم تفرقه و پیروی از پیشوایان گمراهی و فراخوانان به آتش جهنم را برخوردار کرده بودم؛ لذا سکوت کردم.^۲

از جمله بدعت‌های عمر، وضعیت تکتیف، یعنی؛ دست روی دست گذاشتن هنگام نماز خواندن است. او این را از برخورد ایرانی‌هایی که در جنگ قادسیه اسیر شدند و به دربار آورده و آن‌ها نیز از ترس، دست به سینه احترام کردند تقلید نمود، پرسید این چیست؟ گفتند احترام است و آن را تحسین کرد و گفت در برابر خدا باید این‌چنین دست را ببندیم. لذا اعلان کرد، هنگام نماز، به صورت دست بسته نماز بخوانند.^۳

و نیز جماعت در نمازهای مستحبی به نام نماز تراویح. عمر در

۱. روضه کافی، خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲. نهج البلاغه.

۳. جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۹.

شبی از شبهای ماه رمضان وارد مسجد شد و دید که مردم به صورت متفرق مشغول نماز می‌باشند، لذا فریاد زد ابی بن کعب! او پاسخ داد و خود را معرفی کرد و دستور داد که جلو بایست و دیگران به او اقتدا نمایند. گفتند که این بدعت است و سنت پیامبر نیست! گفت اگر چه بدعت است، اما خوب است.^۱

آیا ورود بدعت مجاز است؟!

اینک این سؤال مطرح است که آن چه به عنوان بدعت از ناحیهی خلفا قبل از علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده خوب است یا خیر؟ چرا عده‌ای از مسلمان‌ها به ویژه پیروان مکتب اهل بیت آن را باطل و عمل به آن را موجب بطلان عبادت و نماز می‌دانند؟!

جواب کلی این که، آئین اسلام، دینی است توفیقی و به اصلاح دارای استاندارد خاص که احدی حق ندارد چیزی از خود وارد آن نماید، حتی این اجازه برای پیامبر صلی الله علیه و آله نیز وجود نداشت. چنان که خدای متعال در قرآن خطاب به او می‌فرماید:

ولو تقول علينا بعض الاقاویل لقطعنا منه الوتین؛ اگر برخی از گفته‌ها را از خود به ما نسبت می‌داد، شاه‌رگ او را قطع می‌کردیم.^۲

۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲. قرآن کریم، حاقه: ۴۴.

لذا وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در بسیاری از مواقع قبل، هرگاه قبل از نزول وحی از ایشان سؤالی می‌شد، جواب نمی‌دادند و می‌فرمودند: من هم مثل شما بشر هستم و تابع وحی می‌باشم! تا این‌که آیه نازل می‌شد و پاسخ آن‌ها را می‌داد.

پس بدعت از هیچ کس پذیرفته نیست و اما صغرای قضیه همان گونه که امام علی علیه السلام، در جمع یارانش به عنوان درد دل فرموده بود، نتوانست این بدعت‌ها را برچیند؛ زیرا خوف تفرقه و درگیری‌های شدید اجتماعی مطرح بود و وضعیت، بدتر از بد می‌شد چنان‌که در ابتدا، از طرف نظامیان حتی هواداران او اعتراض شد. بنابراین اگر امام علی علیه السلام، بدعت‌های خلفا را برنچید و به حال خود رها کرد، از باب رضا نبود بلکه از باب خوف تفرقه و اختلاف شدید بود؛ لذا در نامه‌ی مالک اشتر، مشکل اصلی دین و هدف آن را از دست رفته تلقی می‌کند و می‌فرماید:

دین ملعبه‌ی دست اشرار شده که با آن به هوا و هوس و
دنیای خود می‌رسند.^۱

تا این‌جا که هنوز صدای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در گوش‌ها بود، اسلام رنگ باخته و به قول امام علی علیه السلام اسیر شده و قدرت عملی آن از دست گرفته شده و پس از شهادت امام علی نیز بیست سال زمامداری

معاویه با عیاشی‌های او و سردمداران نظام وی، اسلام به طور کلی در حاشیه قرار گرفت، و پس از معاویه، پسرش یزید، با درهم کوبیدن مشعل هدایت اسلام یعنی؛ حسین بن علی علیه السلام و یارانش غیر رسمی بودن وحی و قرآن را هنگام رویت سر بریده‌ی امام علیه السلام، با خواندن شعر «ابن زبیری» اعلان کرد:

لیت اشیاخی بیدر شهدوا	وقعة الخزرج من وقع الاسل
قد قتلنا القوم من ساداتهم	وعدلنا قتل بدر فاعتدل
لعبت هاشم بالملک فلا	خبر جاء ولا وحی نزل

ای کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شدند، بودند و می‌دیدند چگونه تیغ تیز در میان خزرج فرورفته! ما بزرگ بزرگان آنها را کشتیم و با کشته‌های جنگ بدر، اعتدال برقرار نمودیم. بنی هاشم، با حکومت و سلطنت بازی کردند و گرنه نه خبر از غیب است و نه وحی نازل شده است.^۱

تا سال ۶۰ هـ. ق، این وضعیت اسلام و دنیای اسلام است که حاکم زورگو و زردار رسماً اسلام را انکار می‌کند و مردم هم به جای موضع‌گیری در شام و عراق و غیره با دیدن اسراء آل رسول صلی الله علیه و آله و پیام داران اسلام، به رقص و پایکوبی می‌پردازند در حالی که وضعیت به این ختم نمی‌شود؛ بلکه تا آخرین حکام بنی امیه و بنی مروان

۱. تذکره، ج ۲، ص ۱۹۶؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۲۳.

بازی با اسلام و آئین محمدی، ادامه یافته و پس از انقراض بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس، نه تنها وضع بهتر نشد که بدتر هم شد. و تا آخرین آنها «المطیع لله» در سال ۳۳۰ هـ.ق، هم‌چنان به نام اسلام، بدتر از گذشتگان به بُلّهوسی و عیاشی و زراندوزی و زورگویی به خلق می‌تاختند و پس از بنی عباس - که ادعای نسبت با پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند - دیگر کسی نتوانست، دین آسیب دیده را ترمیم و بدعت‌ها و خرافاتی که هر قومی با سلیقه‌ی خود وارد نمود را بزدايد و اصالت اسلام و آئین و سنت راستین نبوی را برقرار سازد و اگر نبود وجود علماء در زمان غیبت و تلاش و سعی گفتاری و نوشتاری آن‌ها، این اسم و رسم ظاهری هم وجود نداشت. پس با مقداری تأمل اخباری که قیام امام مهدی علیه السلام را قیامی حیات گونه و تجدید کننده معرفی می‌کند تصدیق می‌کنیم و سخن امام حسین علیه السلام به فرزند او که می‌فرماید:

لم یبق منها إلیا کصیابه الا اناء والا خسیس عیش کالمرعی الوییل
 ألا ترون الحق لا یعمل به و الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن
 فی لقاء الله، از اسلام جز مانند ته نشین‌های ظروف آب‌ها
 چیزی باقی نمانده است؛ به حق عمل نمی‌شود و از باطل

جلوگیری به عمل نمی آید تا رغبتی برای لقاء الهی برای مؤمن به وجود بیاید.^۱

لذا معلوم می گردد اینک چقدر از اسلام باقی مانده پس بحث تجدید احکام اسلام در قیام امام مهدی بحث شگفت آوری نیست بلکه هشدار دهنده و اعلان خطر برای مؤمنین و اتمام حجت برای مسلمانان است که: «وانذرهم يوم الحسرة اذ قضی الامر و هم فی غفلة».

تجدید اسلام پس از غربت آن

اسلام از آغاز غریبانه شروع شد و با جهاد و تلاش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و یاران راستین او فراگیر گردید، اما پس از رحلت آن حضرت مجدداً به غربت گرائید و این اسارت و غربت همچنان ادامه یافت تا حسین بن علی علیه السلام که موقعیت آن را به مانده های ته ظرف تشبیه کرد، و همچنان رنگ باخت، که در روایات قیام امام مهدی علیه السلام به عنوان نجات سنت راستین از اضمحلال تلقی شده است.

ابو بصیر می گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند:

ان قائمنا اذا قام دعا الناس الی امر جدید کما دعا الیه رسول الله و ان الاسلام بدأ غریباً و سيعود غریباً کما بدأ فطوبی للغریاء؛ هنگامی که قائم ما «مهدی» قیام می کند، مردم را به آئین تازه فرا می خواند همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آئین جدید

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

فراخواند، به زودی به غربت برمی گردد آن طوری که آغاز شد، پس خوشا به حال غریب‌ها!

این سخن امام باقر علیه السلام بیان‌گر آن است که همه چیز اسلام از حجاب و عفاف و عدالت و حلال و حرام و محرم و نا محرمی و صداقت و امانت داری و امر به معروف و نهی از منکر و بسیاری دیگر از معارف اسلام زنده می‌شود و از قرآن و اسلام و دین تنها رسمی باقی می‌ماند، لذا امام مهدی احکام قرآن و سنت نبوی را که به مرور زمان نادیده گرفته شده به صحنه می‌آورد؛ لذا برای مردم دین تازه و امر جدیدی تلقی می‌گردد، نه این که حضرت مهدی علیه السلام غیر از قرآن و اسلام دین دیگری آورده شود.

مقابله مردم با اسلام حقیقی

در مقایسه‌ی با اسلام زمان پیامبر صلی الله علیه و آله با تجدید آن در قیام امام مهدی مشکل عظیمی پیش بینی شده است. بدین معنی که در زمان پیامبر، جامعه جاهل بود و اهل مغالطه و سفسطه نبود و از اذهان و افکار ساده برخوردار بودند و هرچند نسبت به فرهنگ جاهلی خود تعصب داشتند، اما تمام آن‌ها اقرار داشتند که آن چه می‌پرستند و بدان معتقد می‌باشند از اختراعات خود آن‌ها است و دلیل و برهان

عقلی بر درستی آن نداشتند، بلکه می‌گفتند از پدران خود ارث برده‌ایم؛ لذا با همه ی غرور و تکبری که داشتند اکثراً با بیانات پیامبر و روشنگری‌های او مسلمان می‌شدند و تنها سران و رؤسای آنها برای حفظ مقام و ریاست خود موضع‌گیری می‌نمودند، اما جامعه‌ی زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام، از یک خودکامگی خودخواهانه و خودپسندانه برخوردار است. و هر فرقه و گروهی از مسلمانان، خود را عالم و دارای اندوخته‌های علمی برگرفته از برداشت‌های غلط از قرآن و روایات می‌دانند، آن‌گاه که امام آنها را به حقایق اصیل قرآنی و سنتی فرامی‌خواند با مقایسه‌ای که میان برداشت خود و اظهارات امام احساس می‌کنند؛ خود را برحق و امام را -نعوذبالله- بر باطل دانسته و حتی او را تکفیر نیز می‌کنند؛ وارد مبارزه و جنگ می‌شوند و حکومت‌هایی که در استیصال واقع می‌شوند برای حفظ مقام خود، به یاری خیال پردازان و سفسطه‌گران برمی‌خیزند و به علاوه آن‌هایی که دین، دکان معاش و راه ارتزاقشان بوده بیشتر احساس خطر می‌کنند و خلاصه یک مثلث شومی بدتر از کفار و مشرکین و منافقین زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای مقابله با قیام امام مهدی علیه السلام وجود خواهد داشت و این نگرشی است که در ائمه‌ی گذشته آمده است.

فضیل بن یسار می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:
 إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مَنْ جَهَلَ النَّاسَ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ
 اللَّهِ مِنْ جَهَّالِ الْجَاهِلِيَةِ قَلْتُ: وَ كَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَحَى

الناس و هم يعبدون الحجارة والصخور والعبدان والخبث
المخويه و إن قائمنا إذا قام أتى الناس و كلهم يتأول عليه كتاب
الله، يحتج عليه به، ثم قال: أما والله ليدخلن عليهم عدله جوف
بيوتهم كما يدخل الخرّ و البرد؛ زمانی که قائم ما «مهدی» قیام
کند، جاهلانی سرسخت تر از جاهلان که در برابر پیامبر ﷺ
مقابله کردند، مقابله خواهند کرد. گفتم، یابن رسول الله
چگونه خواهد بود؟ فرمود: آنهایی که با رسول خدا مقابله
می کردند سنگ و چوب‌ها ی تراشیده را می پرستیدند، اما این
هایی که با قائم ما مقابله می کنند آیات الهی قرآن را تأویل
می کنند و علیه او احتجاج می نمایند. اما به خدا سوگند عدل
و داد او آن‌گونه وارد خانه‌های آنها می گردد که گرما و سرما
وارد می شود.^۱

دجال

راهزن دیگری که نام خبیث او از دیرزمان سر زبان عام و خاص
بوده و تجلی او قرین ظهور حضرت مهدی عجل الله است دجال می باشد.
این نام از دَجَل به معنی دغل کاری و تدلیس و به اشتباه انداختن
است و به دو مفهوم قابل تصویر است: یکی مبالغه، یعنی؛ بسیار بسیار
حیله گر و دوم نسبت، یعنی؛ اصولاً هویت و ذات این موجود
نامقدس، حیله گری است.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۹۷.

در شناسایی او «ابن ماجه» چنین نقل می‌کند که «ابی امامه باهلی» گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنرانی کردند و بیشتر خطبه او مربوط به دجال بود از جمله فرمود: از زمان پیدایش آدم و نسل او، فتنه‌ای بزرگ‌تر از فتنه‌ی دجال، در زمین واقع نشده است. هیچ پیامبری مبعوث نشده مگر این که امت خود را از فتنه‌ی دجال بر حذر داشته و من آخرین پیامبر و شما آخرین امت می‌باشید. و او در میان شما خروج می‌کند اگر در زمانی که من در میان شما هستم خروج کند من برای هر مسلمانی حجّت هستم و آن مسلمان فریب او را نمی‌خورد و اگر بعد از من خروج کند هر کس باید خودش برای خودش حجّت باشد و حواسش را جمع کند خداوند حافظ هر مسلمانی است. او از حله - واقع میان شام و عراق - قیام می‌کند و به سرعت چپ و راست جامعه را به تباهی می‌کشد. ای بندگان خدا ثابت باشید! من ویژگی‌های دجال را برای شما به گونه‌ای بیان می‌کنم که هیچ پیامبری قبل از من بیان نکرده؛ اولاً دجال، خود را این گونه معرفی می‌کند: من پیامبرم و بعد از من پیامبری نخواهد آمد. بار دوم می‌گوید: من پروردگار شمایم و پروردگار خود را نخواهید دید تا بمیرید!

و حال آن که او لوچ و کج چشم است و پروردگار شما لوچ نیست و میان پیشانی او نوشته شده است که او کافر است. هر مؤمن با سواد

و بی سواد آن را می خواند که از جمله فتنه های او این است که می گوید: بهشت و جهنم با من است.

اما آتش او بهشت است و بهشت او آتش است. پس هر کس به آتش او متبلی شد به خدا پناه برد. و آیه های ابتداء سوره کهف را قرائت کند، تا بر او برد و سلامت گردد، آن طور که بر ابراهیم شد. و باز از فتنه های او این که به اعرابی می گوید: اگر من، پدر و مادر تو را برانگیزانم آیا شهادت می دهی که پروردگار تو هستم؟! و او می گوید آری، آنگاه وی دو شیطان را به صورت پدر و مادر او مجسم می کند و آنها می گویند پسر من از وی پیروی کن که او پروردگار توست.

و نیز از فتنه های او این که بر نفس چیره می شود و او را می کشد. و با ارّه آن را نصف می کند تا به دو شقه در می آید؛ پس می گوید: به این بنده من نگاه کنید، من الآن او را بر می گردانم آنگاه خیال می کند که پروردگار او غیر از من است (پس خداوند او را مبعوث می کند) و خبیث می پرسد که پروردگار تو کیست؟! می گوید: پروردگار من، الله است و تو دشمن الله می باشی، تو دجالی؛ به خدا سوگند من تاکنون مثل امروز تو را نشناخته بودم.^۱

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۰.

دجال شخصی و نوعی

با توجه به عنوان دجال و معنا و مفهوم آن که یک وصف عنوانی است و نیز با توجه به بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در هر زمانی دجالی بوده و خواهد بود معلوم می شود دجال به دو صورت شخصی و نوعی وجود دارد. دجال شخصی آن که در آستانه‌ی ظهور حضرت مهدی علیه السلام وارد عرصه می شود و روایات باب انتظار و ظهور نیز از اقدام و تحریفات او سخن به میان آورده است. دجال شخصی، یکی از افراد نوع یا صنف می باشد که بسیار خطرناک هم خواهد بود و نابود می شود؛ اما دجال نوعی که در هر زمان بوده و هست، مانند موسسین بهائیت و مدعیان غیب گوئی و رمالان و مرتبطین با مرتاضان هند که هر از گاهی خود را از همه بالاتر می دانند، پیامبران را - نعوذ بالله - متهم به بی تدبیری و علماء و فقها را به نفهمی می نمایند و نیز مرتبطین با فراماسونری و سران مکتب‌های منحرف درویشان این‌ها همه و همه از قماش دجال نوعی هستند و باعث به انحراف کشیدن جاهلان می شوند.

دجال یا سامری

آیا دجال، نوعی سامری است و سامری نیز شخصی و نوعی می باشد؟! آری کارهایی که دجال برای انحراف اشخاص از امام بر حق و بندگی راستین الهی انجام می دهد سامری نیز همان نقشه را ایفاء

می‌کند؛ لذا می‌توان گفت برای هر زمانی یک دجال و یا یک سامری وجود دارد با این تفاوت که سامری زمان موسی بن عمران، فردی بود که با انقلابیون به رهبری موسی از رود نیل عبور کردند و در صحرای سینا توقف کردند و موسی برای مناجات و گرفتن دستور العمل بندگی به کوه طور فراخوانده شد و چهل روز طول کشید و سامری در غیاب موسی، خلقی که از فرعون پرستی رهائی یافته بودند آن‌ها را به گوساله پرستی سوق داد و او به این شیوه که زیورآلات را جمع کرد و گردی که از زیر سم اسب جبرئیل به دست آورده بود را به گوساله زیوری پاشید و آن به صدا درآمد و آن را به عنوان معبود به مردم معرفی کرد. زمانی که موسی از مأموریت برگشت و خلق انقلابی را گوساله پرست دید، ابتدا برادر خود را و بعد سامری را مورد خطاب و عتاب قرار داد. سامری درمانده که متهم به خیانت بود اقرار به خیانت کرد و با پوزش گفت: ذلک سوئت لی نفس؛ این خیانت از وسوسه‌های نفسانی من است و موسی او را تنبیه کرد و فرمود: بر خلاف فرصت طلبی و شهرت یابی، عقوبت تو گم نامی و منزوی شدن، از کلّ جامعه است.

قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ، برو و جزای تو در

زندگی این که با مردم انس نداشته باشی.^۱

این نوع سامری و دجال، شخصی بود؛ اما چنان که بیان شد، این افکار شیطانی و تسویلات نفسانی در وجود عده‌ای از کج اندیشان و شهرت طلبان در هر زمان بوده و هست که نماد آن‌ها، دجال و سامری می‌باشد.

یحیی بن واسطی می‌گوید: هنگامی که امام علی علیه السلام بصره را فتح کرد در یک گردهمایی، که فرزندان خود آن حضرت نیز حضور داشتند، عده‌ای گفته‌های او را می‌نوشتند. از جمله ی آن‌ها حسن بصری بود که امام با صدای بلند فرمود: حسن چه می‌کنی؟ گفت: آثار شما را می‌نویسم که بعد از شما برای دیگران بیان کنم.

امیرالمؤمنین فرمود:

اما ان بکل قوم سامریاً و هذا سامری هذه الأمة الا انه لا يقول - لامساس - و لکنه يقول لاقتال؛ آگاه باشید برای هر قومی یک سامری وجود دارد و این آدم، سامری این امت است با این فرق که سامری در زمان موسی می‌گفت: دست به من نزنید؛ لکن این می‌گوید: جنگ نکنید!

منظور این بوده است که حسن بصری مردم را از همراهی به امام علی علیه السلام برای جنگ با خوارج، نهی می‌کرده است. خلاصه آن که بندگان خالص الهی و پیروان مکتب ولایت در هیچ زمانی از شرّ

دجال و سامری با شیوه‌های مختلف آن‌ها، در امان نخواهند بود. و در این زمان که تنها امیدها به تجلی یوسف فاطمه علیها السلام، حضرت مهدی است دجال‌ها و سامری‌ها با ابزار مدرن صدا و سیما و ماهواره‌ها، عرصه‌ی اندیشه سالم را بر نسل جوان تنگ کرده و اندک هستند رهایفتگان از فریب آنها!

بدیهی است که درد و درمان با هم است؛ اگر مشکل را گفتیم باید راه علاج و چاره را نیز ذکر کنیم. با کمال تأسف گفته شده که عده‌ای را عقیده بر آن است که بکوشیم تا پیکره‌ی جامعه را آن چنان آلوده کنیم تا منجر به ظهور امام زمان گردد و با برداشت غلط از روایت: *یملأ الله به الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً*، این راه را ترویج می‌کنند در حالی که باید توجه داشت که اولاً روایت، انشائی نیست که این کار را بکنید تا ظهور صورت گیرد، بلکه اخباری است و اگر اینان مختصر اطلاعات ادبی داشته باشند روایت را این گونه معنی نمی‌کردند. بنابراین، روایت وضعیت آینده را بر اثر بی‌توجهی نسبت به مسئله‌ی امر به معروف و نهی از منکر و غفلت از سرنوشت، چنین ترسیم می‌کند که همان گونه که ظلم و بیدادگری فراگیر شده، امام مهدی علیه السلام می‌آید و عدل و داد را فراگیر می‌کند و تمامی بساط ستم را برمی‌چیند و عدل و داد را جایگزین می‌سازد.

ثانیاً این برداشت برخلاف مشیت الهی و حکمت پروردگاری است

که خداوند، خلق کند تا فاسد شوند! اگر بنا بر این بود، پس ارسال ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و دوازده وصی و انزال کتب و این همه دعوت به اصلاح و سازندگی اجتماعی، معنی و مفهوم نداشت. بدیهی است این عقیده از یک سطحی نگری عوامانه - اگر نگوییم نابخردانه - برخوردار است، پس علاج و نجات از دست دجالها و سامریها و اصحاب و انصار آنها کدام است و چیست؟!

آن هایی که چنین آینده‌ی ناگواری را برای بشر عموماً و پیروان خودشان خصوصاً، پیش بینی کرده، آیا راه بیرون رفتن و نجات از آن را نیز بیان نموده‌اند؟!

وظیفه ما در زمان غیبت

آن چه مهم است آن است که در این زمان پر از دجال و سامری بدانیم چه باید کرد تا به دام آنها نیافتیم. این دغدغه را گذشتگان نیز داشته و از امام معصوم سؤال کردند و جوابی که امام علیه السلام داده است برای هر زمان خط مشی خواهد بود.

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:
پرهیزکار باشید و در این رابطه از ورع و پارسایی یاری بگیرید و در بندگی خداوند کوشش کنید و پرغبطه ترین چیزی که از دین شما بر آن وقوف دارید آن است که کاملاً رنگ آخرتی به خود بگیرید و از دنیا جدا شوید و اگر به این حد رسیدید، معلوم است که با نعمت و کرامت الهی مواجه

شده و وعده به بهشت داده شده و از هر خوفی در امان هستید؛ و یقین بدانید آنچه بر آن است حق است. و هر کس با دین او مخالفت کند باطل و هلاک خواهد شد. مژده باد، مژده باد بر آنچه در نظر دارید! آیا نمی بینید دشمنان شما در معصیت الهی جنگ می کنند. برخی، برخی را برای دنیا به قتل رسانند و شما از اینها دور، و در خانه های خود در امانید و از دشمنان شما، سفیانی است؟! عذابی است و او از نشانه های ظهور است. این فاسق بی دین اگر قیام کند یک ماه یا دو ماه بیشتر طول نمی کشد و به شما آسیب نمی رسد، اما جمع زیادی را به قتل می رساند و در نهایت پس از نه ماه فتنه، تمام می شود.^۱

در این بیانیه امام، وظیفه ی مؤمنین و مؤمنات را در عمل به بندگی الهی انجام واجبات و اجتناب از محرّمات تعیین نموده و مژده به آنچه آمال و آرزوی یک انسان سالم است را در این رهنمود بیان نموده است. به عبارت دیگر قیام و قعود تنها معیار نیست، بلکه تشخیص تکلیف و عمل به وظیفه مهم است، که ائمه علیهم السلام آن را بیان نموده و حجّت را بر همگان تمام کرده اند. امام علی علیه السلام در خطبه ی ۲۳۲، پس از چند سفارش، تکلیف زمان غیبت را بیان می نماید و می فرماید:

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۰.

الزموا الارض و اصبروا على البلاء و لا تحركوا بايديكم و
سيوفكم في هوى ألسنتكم و لا تستعجلوا بما لم يعجله الله لكم
فانه من مات منكم على فراشه و هو على معرفة حق ربه و حق
رسوله و اهل بيته مات شهيداً و وقع اجره على الله و استوجب
ثواب مانوى من صالح عمله و قامت النيه مقام اصلاته لسيفه و
ان لكل شئ مدةً و اجلاً؛ در زندگى متمرکز باشید و با
سختی‌ها شکیبایی کنید، دست و شمشیر خود را در راه
هواخواهی زبانی به کار نگیرید! و چیزی را که خداوند متعال
برای شما، تعجیل آن را نخواستۀ عجله نکنید! همانا هر کس
از شما در خانه ی خود، در حالی که به حق پروردگار خود
و حق رسول او و اهل بیت وی ایمان داشته باشد و در بستر
خود بمیرد؛ شهید از دنیا رفته و پاداش او بر خدا است و
مستحق ثواب آن عمل صالحی است که آن را در نظر گرفته
است. و نیت او در حکم اسلحه‌ی از غلاف کشیده در راه
خدا است و برای هر چیزی زمانی و مدتی مقرر است.

نکات مهم و قابل توجه در این بیان امام علی عليه السلام را ذکر می‌کنیم:
نخست این که، در زمان غیبت، وقار و متانت از ضروریات است و نباید
زبان را رها کرد و در راه آن جنگید؛ دوّم آن که، نمی‌توان از مقدر
هستی، پیشی جست، پس آن‌گاه که اراده‌ی الهی بر ظهور تعلق
بگیرد انجام می‌شود، بنابراین عجله و شتاب تأثیری ندارد. سوّم این که

خداشناس و به حق پیامبر و اهل بیت او واقف و بر آن ایمان داشته باشید که در این صورت اگر در خانه‌ی خود در رختخواب هم جان بدهید شهید محسوب می‌شوید و از پاداش شهدا برخوردار خواهید بود. در نهایت برای تأکید سخن اول این که این عالم، عالم مقدر و مقرر است؛ هر چیز در ظرف خودش و با ظرفیت زمانی آن باید بگذرد و سپری شود. دولت باطل باید ظرف و ظرفیت آن به پایان برسد و دولت حق نیز ظرف و ظرفیت مخصوص خود را دارد و هر کدام زمانی را از آن خود دارند. البته باطل، جولة و حق، دولة می‌باشد؛ بدیهی است تسلیم مقدرات شدن و با ناملايمات سوختن و ساختن و خارج نشدن از طریق مستقیم ولایت حقه حضرت مهدی با وجود غیبت، استقامت ویژه می‌خواهد و از اجر و پاداش کلان نیز برخوردار است.

جابر بن یزید جعفی می‌گوید: امام باقر علیه السلام می‌فرمود:

ياتي على الناس زمان يغيب عنهم امامهم فيا طوبى للثابتين على امرنا في ذلك الزمان ان ادنى مايكون لهم من الثواب ان يناديهم البادي عزوجل عبادي آمنتم بسرّي و صدقتم بغيبى فابشروا بحسن الثواب منى فاتم عبادى و امائى حقاً منكم اتقبل و عنكم اعفو و لكم اغفر و بكم اسقى عبادى الغيث و ادفع عنهم البلاء ولولاكم لا نزلت عليهم عذابى؛ زمانی می‌آید که امام مردم غائب می‌شود. خوشا به حال آن‌هایی که در این زمان بر امر ولایت و اطاعت از ما پایدار می‌باشند! کمترین پاداشی که

برای آنها است این که خداوند متعال آنها را ندا می‌دهد که ای بندگان! به امر پنهانی من ایمان آورده و غائب را تصدیق نمودید؛ شما را مژده می‌دهم به بهترین پاداش از جانب خود، حَقّاً شما بندگان من هستید. اعمال شما را می‌پذیرم یا گناه شما را می‌بخشم و به وسیله‌ی شما باران بر بندگان نازل می‌کنم و بلا را از آنها دور می‌کنم و اگر شما نبودید عذاب بر آنها نازل می‌کردم.^۱

زمان غیبت؛ زمان غربت

در طول تاریخ، پیروان ائمه معصومین علیهم السلام در زحمت و سختی به سر برده و حتی در تبعید و زندان و تواری، زندگی می‌کردند؛ با این وجود امیدوار بودند که امام زمان خود را با اسم و رسم، به خوبی و به یقین می‌شناسند و هر از گاهی به هر زحمت، جمال آنها را زیارت می‌کردند و از بار غم و غصه‌ی آنها کاسته می‌شد، اما زمان غیبت، زمان غربت است و سخت‌ترین زمان برای پیروان امام زمان علیه السلام می‌باشد؛ از یک طرف، کنایه‌ی بداندیشان و از طرفی اذیت و آزار وهابیت مسلکان و از طرفی بی‌بندوباری مدعیان تشیع و مهم‌تراز همه سرگردانی و بی‌خبری مطلق از شخص و مکان امام زمان خود! راستی ثابتین بر راه چنین امامی، از عقل و خرد و ژرف‌نگری خاصی برخوردارند که بی‌اعتناء به تمام این موانع، چیزی را میان خود و

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۵.

امام خود حائل نمی‌بینند و با عبادت و پارسایی و نیایش از پرتوی آن نور مقدّس و عطر گل محمدی که گل ولایت و امامت است مستفیض می‌گردند.

آری! باید از قدرت دانش و منش و بینش بالایی برخوردار باشیم که در طوفان فرهنگ بی‌فرهنگی‌ها چون کوهی استوار بمانیم؛ چرا که این زمان در فرمایشات خود ائمه‌ی پیشین علیهم‌السلام نیز زمان حسّاس و خطرناکی تلقی می‌شد.

یونس بن عبدالرحمن از امام صادق نقل می‌کند که ایشان فرمودند:

ستیصبکم شبهة فتیقون بلاعلم یری و لا امام هدی لا ینجوامنھا
 الّا من دعا بدعاء الغریق. قلت: کیف دعاء الغریق؟ قال: تقول یا
 الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک:
 فقلت: یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک! فقال: انّ
 الله عزّوجلّ مقلب القلوب والابصار ولكن قل كما اقول یا مقلب
 القلوب ثبت قلبی علی دینک؛ شبهه‌ای برای شما پیش می‌آید
 بدون این که امامی داشته باشید که او را ببینید و امامی که
 شما را رهنمود دهد. نجات شما به خواندن دعای غریق است.
 گفتم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: بگو: یا الله یا رحمان
 یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک؛ پرسیدم، یا مقلب
 القلوب والابصار؟ فرمود: آری خداوند متعال مقلب القلوب و

الابصار است؛ لکن آن طور که من می گویم بگو: یا مقلب
القلوب ثبت قلبی علی دینک.^۱

رابط در زمان غیبت

تردیدی نیست که در این زمان ارسال رسل و انزال کتب وجود ندارد چراکه آخرین پیامبر به لقاء الله پیوست و آخرین کتاب نیز قرآن است و خلفاء بر حق پیامبر هم از امام علی از سال ۱۰ هـ تا ۴۰ و پس از او تا سال ۲۶۰ هـ یکی پس از دیگری مشعل دار دین و دنیای مردم بودند؛ اما از سال ۲۶۰ با شهادت امام عسکری علیه السلام، رابطه‌ی آخرین امام به دلایلی که ذکر شد با توده مردم قطع گردید که آن را به غیبت صغری تعبیر می کنند، لکن باز تردیدی نیست که خداوند متعال مردم را بدون حجّت رها نکرده و از باب - ما لایدرک کله لا یترک کله - چهار نفر در مدت هفتاد و چهار سال، به ترتیب رابط میان مردم و امام زمان علیه السلام بودند.

نخستین آن‌ها جناب «عثمان بن سعید عمری» دوّمین آن‌ها فرزند وی، «محمد بن عثمان» بن سعید عمری، و سوّمین آن‌ها جناب «حسین بن روح نوبختی» می باشد. این سه بزرگوار از سال ۲۶۰ که آغاز غیبت صغری است تا ۳۲۶ که سال فوت حسین بن روح می باشد،

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۹.

رابط میان مردم و امام مهدی علیه السلام بودند. بعد از حسین بن روح، «علی بن محمد سمري»، از طرف حضرت به عنوان آخرین نائب خاص تعیین گردید که او نیز در نیمه‌ی شعبان ۳۲۹ به رحمت الهی پیوست. چند روز قبل از فوت او نامه‌ای به عنوان توقیع از طرف حضرت به دستش رسید، متن توقیع چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم: يا علي بن محمد السمری! اعظم الله اجر
 اخوانك فيك فانك ميت ما بينك و بين ستة ايام فاجمع امرک و
 لا توص الى احد فيقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغيبة التامة
 فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره و ذلك بعد طول الامد و قسوة
 القلوب و امتلاء الارض جوراً و سيأتي شيعتي من يدعي المشاهدة؛
 الا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفیانی والصيحة فهو كذاب
 مفتر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم؛ ای علی بن محمد سمري!
 خداوند اجر تو را در رابطه با برادرانت بزرگ دارد! تو ظرف شش
 روز دیگر فوت خواهی کرد؛ لذا امور خود را جمع کن و کسی را
 بعد از مرگ به عنوان جانشین خود تعیین نکن؛ چرا که غیبت کامل
 فرا رسیده و دیگر ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خداوند بزرگ
 و آن هم پس از مدتی طولانی که دل‌ها سخت می‌گردد و زمین پر
 از ظلم و جور می‌شود و می‌آید زمانی که برخی از شیعیان ادعای
 دیدن مرا می‌کند؛ آگاه باش هر کس قبل از خروج سفیانی و
 صیحه‌ی آسمانی ادعای دیدن مرا بنماید او دروغ می‌گوید و

تهمت زده است. هیچ حول و قوه‌ای جز به خدای بلند مرتبه، بزگوار نیست.^۱

و در نهایت پس از فوت «علی بن محمد سمري» و توقیع امام و انتشار آن در میان شیعیان غباری از غم و غصه، آسمان دل‌های شیفتگان ولایت را فرا گرفت که اینک چه خاکی بر سر کنیم، کجا برویم؛ لذا غربت بر غربت افزوده شد! از طرفی دشمنان ولایت خوشحال شدند و از سوی دیگر عده‌ای فرصت طلب از این پیش آمد ناگوار و شب ظلمانی غیبت کبری، برای خلق کیسه‌ها دوخته و دام‌ها انداخته و خود را نائب امام و حتی حجت خدا نامیدند.

مدعیان دورغین

از جمله این افراد سودجو می‌توان به حسین بن منصور حلاج؛ محمد بن علی شلمغانی؛ علی محمد بن میرزا رضای شیرازی معروف به علی محمد باب اشاره کرد. حضور نامبارک این اشخاص در عرصه‌ی اجتماعی با توجه به توقیع امام علیه السلام به آخرین نائب خاص خود، بر آشفتگی اوضاع افزوده شد و متأسفانه این ادعاهای کاذب به این شیطان صفتان محدود نشد، بلکه در هر زمان از این عناصر، راهزن اندیشه‌ها بوده و هر از گاهی با برنامه ریزی و پشتیبانی

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱.

نیروهای اهریمن صهیونیست‌ها و انگلیس، رویای پیر استعمار در گوشه و کنار دنیا، از این چهره‌های نقاب دار در قالب عرفان و ارتباط با حضرت و احضار ارواح و غیره، جاهلان را صید کرده و باعث دردسر اجتماعی و تیره کردن راه راستین ولایت حقه حضرت بقیه الله می‌گردند که به فرموده‌ی قرآن:

یریدون لیطفوا نورالله بافواهم والله متم نوره و لو کره الکافرون
 بنا دارند نور الهی را با دهان‌های خود خاموش کنند؛ اما
 خداوند نور خود را نه تنها تکمیل که تقسیم می‌کند هر چند
 کفار و بداندیشان را خوش نیاید.^۱

و حقیقت هم چنان بود که اگر نگرش اجمالی به سیر تاریخ ولایت حقه از لابلای سنگلاخ‌های سنگ اندازان خطرناک اصحاب سقیفه تا بنی امیه و بنی عباس و اختلاف این‌ها در غیبت صغری و کبری تا به امروز داشته باشیم در می‌یابیم که اگر حمایت حضرت احدیت در حفظ و بقاء ولایت حقه ائمه اطهار علیهم‌السلام نبود، الآن آثاری از تشیع به چشم نمی‌خورد؛ علی‌رغم آن همه مزاحمت و تبلیغات سوء و زندان‌ها و تبعیدها و گسترش فرهنگ ابتدال در جامعه برای جداسازی مردم از مکتب ولایت، باید نور ولایت خاموش می‌گشت. درحالی که بر خلاف تصور بداندیشان و شرارت‌های آن‌ها، نور ولایت

۱. قرآن کریم، صف: ۸

همه جا می‌درخشد و حوزه‌های علمیه و علماء امامیه در سراسر دنیا از زبان‌ها و نژادهای مختلف، تماماً خود را سرباز ولی عصر می‌دانند و این همان نوید آیه فوق است.

نواب عامه در زمان غیبت کبری

سؤال مهم آن است که در زمان غیبت صغری، خود امام علیه السلام اشخاصی را به ترتیب، با وثوق کامل به عنوان نائب خاص خود معرفی نمود و مردم هم با معیاری که برای تشخیص اطمینان در دست داشتند، افرادی را از جمله عثمان بن سعید و فرزندش محمد بن عثمان و حسین بن روح و محمد بن سمی که آخرین آنها است، را می‌آزمودند و هنگامی که درستی آنها مشخص می‌شد آنها را به عنوان رابطه میان خود و امام می‌پذیرفتند و با آنها رابطه داشتند؛ اینک پس از پایان غیبت صغری در سال ۳۲۹ هـ.ق نائب و رابط کیست و چه کسی را معرفی کرده‌اند؟! و آیا کسانی که لیاقت رابط علمی و عملی داشته باشند وجود دارد؟!

با توجه به این که با شهادت یا فوت نبی و امام معصوم، خط بندگی خاتمه نمی‌یابد اینک این سؤال مطرح است که رابطین در زمان غیبت صغری، شخص بودند و مردم هم تکلیف خود را می‌دانستند و به طرق مختلف، وظائف خود را از طریق نایبان خاص، آگاه می‌شدند؛ حال که غیبت کبری آغاز شد و نایبان از دنیا رفتند و

راه ارتباطی با امام معصوم هم قطع شد مرجع احکام و وظائف بندگی خلق با خالق، چه کسی یا چه کسانی خواهند بود؟ قبل از پاسخ تفصیلی به این پرسش باید دانست که در زمان خود ائمه نیز شخصیت‌های علمی وجود داشته که مرجع دینی مردم بودند. فی المثل، «ابان بن تغلب» در زمان امام باقر علیه السلام از فقها و رجال علمی والا مقامی بود که امام باقر به او فرمود:

اجلس فی مسجد المدینة وافت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلک، در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده، من دوست دارم مانند تو در میان شیعیانم دیده شود.^۱

و یا در زمان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، ذکر یابن آدم قمی، (که قبر شریف او در شیخان قم می‌باشد) به حضرت رضا علیه السلام می‌گوید: من می‌خواهم از میان خانواده‌ام بروم چراکه سفیه و نادان در میان آنها فراوان شده! حضرت فرمود:

لا تفعل فان اهل بیتک یدفع عنهم بک کما یدفع عن اهل بغداد بابی الحسن صلوات الله علیه؛ این کار را نکن! خداوند به وسیله‌ی تو از آنها دفع بلا می‌کند، همان گونه که به وسیله ابو الحسن، موسی بن جعفر، صلوات الله علیه از اهل بغداد دفع بلا می‌کرد.^۲

۱. مجمع الرجال، ج ۱، ص ۳۰.

۲. همان، ج ۳ و ج ۴، ص ۵۶.

علی بن مسیب می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم:
شقی بعیده ولست اصل الیک فی کلّ وقت فممن اخذ معالم
دینی؟ فقال: من زکریابن آدم القمی المأمون علی الدین و الدنیا.
قال علی بن المسیب: فلما انصرفت قدمت علی زکریابن آدم
فسئلته عما احتجت الیه؛ راهم دور است و نمی توانم در هر
وقت به شما دست رسی پیدا کنم، احکام دینم را از چه کسی
سؤال کنم؟ فرمود: از زکریا بن آدم قمی که امین دین و دنیا
است.^۱

علی بن مسیب می گوید: هنگامی که از پیش امام رضا علیه السلام برگشتم
به خدمت زکریابن آدم علیه السلام رسیدم و آن چه احتیاج داشتم از او
پرسیدم.

همچنین در زمان آخرین نایب خاص حضرت مهدی علیه السلام نیز
فقهائی مانند محمدبن یعقوب کلینی، علی بن بابویه و محمدبن قولویه
و صدها فقیه وجود داشتند که وظیفه بیان احکام و معارف اسلام
جامعه به دوش اینها بود، و بعد از غیبت حضرت بقیه الله علیه السلام وجود
منور این فقهاء و تربیت شدگان مکتب امامت و ولایت که در همه جا
حضور داشتند، مرجع دین بودند و در زمان حضور امام، خود آن
بزرگواران، مردم را به امثال ابان و زکریا ارجاع می دادند؛ اما برای
زمان غیبت، ملاک و معیاری برای مرجعیت ذکر کردند، که خود

مردم با مشورت اهل خبره مرجع شناسی نموده و از آنها اطاعت کنند که اطاعت از آنها اطاعت از امام عصر علیه السلام است.

در روایتی از امام عسکری علیه السلام نقل شده است که فرمودند: مردم یهود، مطلقاً از علماء خود اعم از عادل و فاسق تبعیت می کنند و از آنها تقلید می نمایند؛ اما شیعیان باید متوجه باشند هر گاه از علماء خود، فسق ظاهر و تعصب شدید و گرایش به دنیا و حرام مشاهده کردند، نباید از آنها اطاعت نمایند. پس اگر مردم مسلمان از علماء این چنین، تقلید کنند. مانند یهودی هایی هستند که خداوند آنها را به خاطر تقلید از علماء فاسق، سرزنش نموده است.^۱

امام حسن عسکری پس از تعیین تکلیف در رابطه با علماء فاسق، اینک به معیار و ملاک مقبول دستگاه ولایت در رابطه با انتخاب مرجع تقلید می پردازد و می فرماید:

فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً عى هواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه وذلك لا يكون الا بعض فقهاء الشيعة لا كلهم؛ اما آن فقیهی که مراقبت نفسانی دارد و از دین، نگهبانی می کند و مخالف هوای نفس است و مطیع و فرمان بردار امر مولای خود می باشد بر عوام (مطلق غیر

مجتهد) است که از او تقلید نماید و یک چنین مجتهدی تنها از میان فقهاء شیعه است نه تمامی آنها.^۱

در این فرمایش امام عسکری علیه السلام که در آستانه‌ی غیبت قرار دارد و آینده‌ی مسلمانان را با وجود غیبت پیش‌بینی می‌کند، دو ملاک مهم را از میان علماء امامیه، معیار قرار می‌دهد. نخست اینکه دارای حدّ نصاب علمی که اجتهاد نامیده می‌شود باشد، یعنی؛ متخصص و کارشناس کامل در فقه^۲ و فقاہت باشد و دوم اینکه دارای صیانت نفسانی و زهد و پارسایی باشد و از همه مهمتر اطاعت کامل از همه اعمال و عقاید، در او وجود داشته باشد. با این معیارها مسلمان‌ها در زمان غیبت؛ دیگر مشکل مرجعیت ندارند و عذر مخالفت و نیافتن راه هم برای آنها باقی نمی‌ماند؛ چرا که در روایت «عمر بن حنظله» که از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

فأنتی قد جعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فأنما استخف بحکم الله وعلینا ردّ والرآد علینا الرآد علی الله و هو علی حدّ الشّرك بالله، همانا من او را حاکم شما قرار داده و هرگاه به حکم و دستور ما برای شما حکم کرد و پذیرفته نشد، همانا به حکم خداوند توهین شده است. و هر کس حرف ما

۱. همان، ص ۹۵.

۲. فقه در اینجا به معنی فهم کامل دین است. نه فقط فقه احکامی.

را ردّ نموده و ردّ حکم ما ردّ حکم خداوند است و در ردیف
شرک به خداوند متعال می‌باشد.^۱

پس هر چند غیبت کبری مصیبتی بزرگ تر از غیبت صغری برای
پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام و ولایت حقه می‌باشد و ارتباط مستقیم از
طریق نواب خاص مسدود گردید؛ اما با وجود علماء راستین و تربیت
شدگان وارسته‌ی مکتب اهل بیت علیهم السلام هم‌چنان آنها پرچمدار راه
کتاب و سنت بوده و هستند و هیچ‌گاه مؤمنین و مؤمنات از آغاز
غیبت کبری تا امروز، بدون مرجع (با معیار و ملاک مقبول) نبوده و
احکام و دستورات الهی را به رهنمود آنها انجام می‌دادند؛ این است
که امام هادی علیه السلام نیز نقش علماء را در زمان غیبت - کلیدی - در

زندگی عبادی خلق معرفی نموده است. امام هادی علیه السلام می‌فرماید:
لولا من یبقی بعد غیبة قائمکم من العلماء الداعین الیه و الدالین
علیه و الذابین عن دینه بحجج الله و المنقذین لضعفاء عباد الله من
شباک ابلیس و مردته و من فخاخ الواصب لما بقی احد الا ارتد
عن دین الله و لکنهم الذین یمسکون ازمة قلوب ضعفاء الشیعه
کما یمسک صاحب السفینة سکاّتها اولئک هم الافضلون عند الله
عزوجل؛^۲ اگر باقی نبود از علماء بعد از غیبت قائم شما
«مهدی» که مردم را به سوی او فرا می‌خوانند و به سمت او

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۹۹.

۲. احتجاج، ص ۲۶۰.

هدایت می‌کنند و با دلیل و برهان از دین خداوند متعال دفاع می‌نمایند و ضعفاء بندگان الهی را از شبکه‌های شیطانی و دام ناصبی‌ها نجات می‌دهند؛ احدی نبود مگر این که از خدا برمی‌گشتند ولکن این علماء بعد از غیبت هستند که زمام دل ضعیفای شیعه را آن‌گونه به دست گرفته که ناخدای کشتی، سکان خود را به دست گرفته است. این‌ها نزد خداوند متعال بهترین‌ها هستند.

بنابراین بندگان خدا، هیچ‌گاه بدون حجت الهی زندگی نکرده و در زمان غیبت کبری نیز علماء، وارث انبیاء و حجج الهی در زمین بوده و هستند.

ولایت فقیه

مسئله‌ای که در این قرن اخیر، مورد بحث و بررسی محافل علمی علماء و سیاسیون و غیره قرار گرفته مسئله‌ی ولایت فقیه است که بسیاری از انظار را به خود جلب نموده و در کشاکش فراوان قرار گرفته است. برخی آن را به طور مطلق نفی می‌کنند و برخی دیگر آن را مطلقاً قبول می‌کنند و برخی هم به نسبت آن قائل می‌باشند. قبل از بررسی انظار، اولاً باید روشن شود که ولیّ فقیه، غیر از نوّاب عامّه است که در گذشته بحث شد یا همان است. اگر همان است که دیگر سر و صدا و جنجال ندارد، بلکه هر عوام مسلمانی به حکم امام معصوم (که ذکرش گذشت) باید از مرجع تقلید اطاعت

کند و فقیه مانند پدر بر او ولایت دارد که ظاهراً همان است و اضافه بر این معنی که به حکم عقل به فرموده امام علی علیه السلام:
 لا بد للناس من امیر بر او فاجر یعمل فی امرته المومن و یستمع فیها
 الکافر و ینبغ الله فیها الاجل و یجمع به الفی و یقاتل به العدو و
 تأمن به السبیل و یوخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح به و
 یستراح من فاجر، جامعه به ناچار نیازمند به یک امیر یا فرمان روا
 می باشد؛ چه نیکو خصال یا این که فاجر و بد کردار باشد، که
 مؤمن در حکومت او به وظیفه اش عمل کند و کافر نیز به
 بهرمندی هایش برسد تا اجل الهی فرا برسد. درآمدهای ملی در
 آن فراهم آید و صرف جنگ با دشمن و تأمین امنیت راهها گردد
 و حق ضعیف از قوی گرفته شود تا به راحتی زندگی کند و از
 دست فاجر در آرامش و امنیت باشد.^۱

واضح است که اصل حکومت یک اصل موضوعی عقلانی است که
 نظام اجتماعی، که منشاء تمام تحولات و پیشرفت‌ها است در گرو
 وجود یک سیستم منظم به نام حکومت می باشد که در رأس این
 حکومت، باید شخصی باشد که نظام را با مسئولیت مطلق و در قید
 قانون اداره کند و به وظائف محوله‌ی خود به خوبی عمل کند، تا
 امنیت اجتماعی و پیشرفت همگانی در سایه‌ی رهبری نظام حاصل
 گردد.

۱. نهج البلاغه، خطبة ۴۰.

اکنون این سؤال مطرح است که آیا رهبر برّ و نیکوکار که دارای تخصص حکمی، حقوقی است و به دور از هوا و هوس و منافع شخصی، پدر گونه ملت را ادره می کند برای رهبری بهتر است یا رهبر فاجر شراب خوار و خودخواه، زبون و ریاست طلب؟ کدام انسانی با اندک خرد می گوید رهبر فاجر بهتر است؟! لذا انتخاب رهبری از نظر هر انسانی، برّ می باشد و جای شک و شبهه ای در آن نیست.

مصدق

اینک بحث مصداق یعنی فردی که دارای خصوصیت رهبر برّ را داشته باشد مطرح است. انتخاب آن مانند سایر انتخابات به عهدهی خود مردم است، که به دور از تبانی و تعصب و طمع های شخصی، آن را انتخاب کنند که در ایران، این وظیفه، نخست به عهدهی خود مردم است که خبرگان را انتخاب می کنند و خبرگان نیز به عنوان امناء ملت، مکلف هستند که بدون ترس و وا همه و غرض ورزی و با خوف از خداوند متعال و روز قیامت کسی را برگزینند که جامع شرایط امیر برّ باشد. پس با این توضیح به نظر می آید آن هایی که در مقام تصور خام، منکر ولایت فقیه هستند تصدیق خواهند کرد که بدون تعصب، فقیه جامع الشرایط امیر برّ است و بدون قیاس بهتر از امیر فاجر خواهد بود چنان که هر بلایی که به سر جامعهی بشریت، تا به امروز آمده از جنگ و غارت و کشتار و عقب ماندگی، همه و

همه زیر سر امیر فاجر بوده است. ناگفته نماند که امیر برّ با جامعیت اسلام، محدود به قشر خاصی نیست بلکه محصول دین و دانش است که یک چنین شخصی از هر قشری دارای چنان جامعیت باشد می‌تواند، اهل خبره او را انتخاب کنند.

دیانت عین سیاست

توهمی که از گذشته، در ذهن برخی رسوخ کرده است آن است که سیاست؛ یعنی کشور داری را از دیانت؛ یعنی عبادات انزوائی جدا می‌دانند و معتقد هستند که سیاست از دیانت جدا است. بنابراین بیان احکام دینی به عهده‌ی مجتهد و مرجع تقلید و اداره‌ی کشور - داخلی و خارجی - به عهده‌ی دیگری است. سؤالی که مطرح است آنکه آیا اداره‌ی امور کشور در ابعاد مختلف آن، از احکام و قوانین برخوردار می‌باشد یا نمی‌باشد؟ اگر برخوردار است پس به عنوان کشور اسلامی قوانین و فرامین اجرایی آن اسلامی است یا غیر اسلامی؟! اگر اسلامی است غیر از متخصص اسلامی که مجتهد نامیده می‌شود چه کس دیگری می‌تواند عهده دار آن شود؟! به علاوه آیا دیانت که عبارت است از مشیت حکمی و خواست انشائی الهی از بشر در عبادت خاص مانند نماز و روزه و حج و امثال این‌ها محدود می‌شود و بخش‌های مدنی و حقوقی از حوزه الهی خارج است؟! آیا این طرز فکر، نوعی توهین به پروردگار نیست و غیر از گفته‌ی یهود

است که در قرآن آمده است:

قالت اليهود یدالله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه
مبسوطتان، یهود گفت دست خداوند بسته است و دخالتی در
امور ندارد دست خود آنها بسته است و نفرین بر آنها به
آنچه گفتند، بلکه دست‌های خداوند باز است.^۱

اصولاً اسلام و شریعت؛ یعنی دستورات چگونه زندگی کردن فرد و
جامعه، از تولد تا مرگ است و تنها یک راه و رسم در کل زندگی
وجود دارد که آن هم نشئت گرفته از سنت و سیره‌ی پیامبر است؛
لذا زندگی اجتماعی دو بخش نیست که یک بخش در حوزه‌ی دیانت
و بخش دیگر در حوزه‌ی سیاست باشد (که به معنی غربی آن
می‌باشد) بلکه سیاست، عین دیانت است. مگر می‌شود دینی، فراگیر
و همگانی و جامع و کامل باشد اما حرفی در سیاست و حق دخالت
در زندگی بشر را نداشته باشد! زندگی اجتماعی که از ازدواج یک زن
و مرد شروع می‌شود و تولید مثل می‌کند و خانواده به وجود می‌آید و
با پیوستن با خانه‌های دیگر محله و محلات محقق می‌شود و روستا و
شهر و دهستان به وجود می‌آید و بالاخره استان و استان‌ها شکل
می‌گیرد و نهایتاً در حصار کشور واقع می‌شوند کل آنها از احکام
اسلام یعنی نکاح و احکام آن، خانواده و حقوق آن، نیرومندی و

۱. قرآن کریم، مائده: ۶۴.

حقوق آنها و مردم و مسئولین و وظائف و حقوق آنها همه و همه در احکام اسلام یعنی قرآن و سنت پیش بینی و تعیین تکلیف شده که الزاماً باید بدان عمل کنند. کارشناس و متخصص این آئین نامه به معنی واقعی کلمه، «مجتهد جامع شرایط» است که در مقام اجراء و کاربری سیاست و تدبیر و مدیریت است؛ لذا ملاحظه می‌شود که شریعت، احکام است و سیاست، کاربردی و اجرایی است و همان گونه که به حکم قرآن، به عنوان واجب کفایی بر هر مسلمان واجب است که این تخصص را پیدا کند بدیهی است پس از تخصص و جامعیت، به عنوان امانت الهی، باید آن را به اجرا بگذارد که مدیریت و سیاست نامیده می‌شود. خداوند متعال در قرآن، می‌فرماید:

فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون؛ چرا از هر طائفه و گروهی برخی از آنها کوچ نمی‌کنند برای تفقه در دین و یادگیری احکام و پس از فراگیری به سوی قوم و ملت خود برگردند و انذار و اجرا کنند.^۱

در این آیه نیز متخصص شدن - که فقیه شدن است - و هم اجراء آن را که انذار باشد تکلیف نموده، به علاوه که یادگیری و تخصص یک امانت است و باید تحویل بندگان خدا داده شود، که به معنی اجرا و

۱. قرآن کریم، توبه: ۱۲۲.

سیاست باشد. قرآن می فرماید:

انّ الله يأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان
تحکموا بالعدل انّ الله نعماً یعظکم به ان الله کان سمیعاً بصیراً؛ خداوند
به شما دستور می دهد که امانات را به اهل آن اداء نماید و
هنگامی که میان مردم حکومت نمودید، به عدل و انصاف حکم
کنید. خداوند متعال، پند نکویی به شما می دهد و شنوا و بینا است،
هم گفتارتان را می شنود و هم کردارتان را می بیند.^۱

اگر اندک تأملی در این دو آیه شود معلوم می گردد که فقیه شدن
یک واجب کفایی است.

سیاست امیر برّ

سیاست یا مدیریت نظام توسط امیر برّ یا ولی فقیه در زمان غیبت
کبری به عنوان تکلیف و یک وظیفه‌ی بندگی الهی تلقی می شود و به
هیچ وجه، عنوان ریاست و خودخواهی مطرح نخواهد بود و زورگویی
و زراندوزی و تزویر و دوگانگی با ملت، از محرّمات به حساب می آید.
بلکه به عنوان پدری آگاه و دلسوز و مدیر و مدبّر شمع گونه برای
ملت می سوزد و نورافکنی می کند. سیاست ولی فقیه در جامعه، از
نظر مسئولیت همان است که امام و مقتدای ما علی بن ابی طالب علیه السلام،
در منشور حکومتی خود به مالک اشتر می نویسد:

۱. قرآن کریم، نساء: ۵۸.

فانک فوقهم و والی الامر علیک فوقک والله فوق من و لاک و قد استکفاک امرهم و ابتلاک بهم، همانا تو بر فوق آنها هستی و ولی امر تو (اشاره به خودش) فوق تو و خداوند فوق کسی است که ولایت را به تو داده است و تو را برای آنها در اداره‌ی امور کافی دانسته و به وسیله آنها تو را در معرض آزمایش قرار داده است.^۱

در این دستورالعمل، مالک را مسئول خود و خود را مسئول خداوند معرفی کرده است. امیر برّ یا ولیّ فقیه، فوق مردم است و ولیّ امر او یعنی حضرت مهدی علیه السلام فوق او قرار دارد؛ فلذا وی باید مطابق امر او عمل کند و حضرت مهدی در برابر خداوند مسئول می‌باشد و بالاخره در خدمت مردم و در معرض آزمایش الهی خواهد بود. بدیهی است چنین فردی با چنان مسئولیت، نه تنها به ملت و مملکت خیانت نمی‌کند، که مکلفانه شب و روز به فکر اعتلای ملت و مملکت است و هر گونه کوتاهی از این وظیفه‌ی محوّل‌ه‌ی الهی را برای خود گناه و تخطی از وظیفه می‌داند.

بنابراین سیاست در نظام ولی برّ یا ولیّ فقیه، حرکت در راستای رضای الهی و عمل و احکام عبادی نماز و روزه و حج، با قصد قربت و اجتناب از محرّمات و بر مقیاس کتاب - قرآن - و سنت، انجام وظیفه نمودن است.

۱. نهج البلاغه، نامه مالک اشتر.

سیاست در نظام ولیّ فاجر

اما سیاست در نظام ولیّ فاجر یا سیاست مدار به معنی غربی آن ریاست طلبی، فرمان فرمایی، زراندوزی، زورگویی، عیاشی و تجملات حیرت آور است. و خلاصه، ملت در خدمت دولت بوده و همه چیز را در راه رسیدن به هدف یعنی ریاستمداری و بقاء آن فدا می‌کنند. وابستگی به بیگانه و بیگانه شدن با ملت خود، بی‌اعتناء به احکام الهی و ترویج فساد که نمونه‌های عملی آن را در نظام‌های ایران قبل از انقلاب و نظام عراق در زمان صدام؛ مصر در زمان سادات و مبارک؛ و در عربستان و کشورهای خلیج به وفور مشاهده می‌شود. در سیاست ولیّ فاجر، شریعت، یا هیچ نقشی ندارد و یا در حاشیه است، همان طور که صدرالمتألهین شیرازی می‌گوید:

والسیاسة المجردة عن الشرع كجسد لا روح فيه، سیاست
منهای شریعت؛ مانند بدن بدون روح است؛ یعنی سیاست
مرده و بی‌خاصیت.^۱

اما مطلب فراتر از آنست که ملاصدرا می‌گوید زیرا بدن بی‌روح هیچ خاصیت عملی ندارد و خیری از او بر نمی‌خیزد لکن سیاست بی‌شریعت، سراسر شرارت و فتنه‌انگیزی؛ غارت و خون‌ریزی؛ و عقب‌نگه داشتن ملت است.

۱. شواهد الربویّة، ص ۳۶۴.

اختیارات ولی فقیه

ولی فقیه ضمن داشتن حدّ نصاب علمی و صیانت نفسانی که شرط لازم این منصب است؛ در برابر کتاب خدا و سنت رسول خدا، خود یک رعیت است و از امت می باشد و در برابر آنها حق ندارد، حتی یک کلمه اضافه و یا یک کلمه حذف نماید؛ بنابراین محدود به حدود الهی و سنت نبوی می باشد.

سئوالی که در این زمینه از آغاز بحث ولایت فقیه مطرح بوده این است که ولایت مطلقه فقیه یعنی چه؟! بسیاری از افراد از روی ناآگاهی یا غرض ورزی و تخریب، شایعه نموده اند که ولایت مطلقه یعنی می تواند احکام را عوض کند، حلال را حرام و برعکس نماید و اموال مردم را مصادره کند و زنان آنها را طلاق دهد و خلاصه مبسوط الید، هر کاری که خواست انجام دهد؛ در حالی که با کمال تأسف باید گفت که این حرف ها در خور شأن ولی فاجر است نه ولی فقیه، پس باید این واژه یا عنوان، به خوبی توضیح داده شود تا این توهمات رخت بربندد و همگان به دید رأفت و مهربانی به ولی خود بنگرند و او را دلسوز خود بدانند و در برابر شیاطین شرق و غرب که عمری میراث خوار این سرزمین ولایت مدار بوده آنها را برای همیشه عقب برانند و الگویی زیبا برای سایر ملت ها شوند (که جرقه آن بحمد الله زده شده است).

ولایت فقیه ولایت پدر است

در رابطه با دخالت فقیه جامع الشرایط در امور مردم سه حالت قابل لحاظ است؛ یکی این که، فقط بیان احکام کند و از این حدّ پای فراتر نهد. دوّم این که، گذشته از بیان احکام، قضا و فصل خصومت و رتق و فتق حکمی و حقوقی هم از منصب فقاہت می‌باشد. که این دو حالت، در رژیمهای سلطنتی و غیره از باب لاعلاجی و نیاز جامعه حتی خود حکام نیز این منصب را با محدودیت هایی از آنها می‌پذیرفتند لکن علماء متقی و فقهاء پرهیزگار از باب معاونت بر اثم و یاری کنندهٔ ظلم شدن اصولاً از پذیرفتن آن سر باز می‌زدند و از نزدیک شدن به حکومت دوری می‌جستند.

و حالت سوم آن که فقیه جامع الشرایط، گذشته از بیان احکام و تصدّی قضا، متولی کل شئون اجتماعی می‌باشد و بر سیاست کلی جامعه، حاکمیت و ولایت دارد و از قدیم الایام نزاع فقها با متصرفین ولایت بر سر همین قسم سوم بوده است. که این ولایت فراگیر به معنی مطلقه، ذکر شده است و متأسفانه آن طور که باید و شاید بیان نشده، بلکه بطور اجمال و سربسته گفته شده است؛ و دشمن و مغرضین نیز از ناآگاهی مردم سوء استفاده کرده و می‌گویند ولایت مطلقه به معنی استبداد مطلق و دیکتاتوری می‌باشد، حال آنکه ولیّ فقیه حکم پدر را در خانواده دارد. بدیهی است که از نظر شرع مقدس

پدر نسبت به فرزندان خود ولایت دارد و مسئول رتق و فتق کلیه‌ی امور آنها می‌باشد و اقدامات او نیز باید در راستای مصالح آنها باشد و ولایتش به صورت مطلق است. آیا کسی این اطلاق را به استبداد و دیکتاتوری تفسیر می‌کند یا خدمت‌گذار مطلق؟! درست در سطح جامعه و خانواده نیز ولی فقیه نقش پدر مهربان را دارد که با تمام وجود، در ابعاد مختلف زندگی، با دلسوزی و مصلحت جویانه، مسئولین زیرمجموعه را مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام به انجام وظایف محوله، برای حلّ و فصل مشکلات مردم وادار می‌کند و از آنها بازخواست می‌نماید.

پس معنی ولایت مطلقه یعنی بیان احکام و تصدّی قضاء و تولّی امور عرفیه مانند سیاست، اقتصاد، ارتش و اشراف بر کلّ امور مملکتی؛ و این چیزی است که شرق و غرب از نخست غصب کرده و در مستعمره‌های خود نیز به اجرا گذاشته و خون‌ها ریخته شده است.

حفظ ولایت

علت محدثه انقلاب صرف نظر از زمینه‌های چندین قرنی، علماء و مراجع نیم قرن اخیر و در رأس و خط مقدم آن آیه الله العظمی حاج سیدروح الله خمینی قدس الله نفسه الزکیه و ملت باوفای او، از اقشار مختلف روحانی، دانشگاهی، بازاری، ارتشی، کارگر، کشاورز، عشایر، همه و همه باوحدت کلمه، نظام حکومتی امیر فاجر را برهم زدند و

بساط او را برچیدند و نظام حکومتی امیر برّ - ولایت فقیه - را به اتفاق آراء جایگزین نمودند و برای انجام این هدف مقدس، هزینه‌های سنگین جانی و مالی را نیز تحمل کردند و جنگ سرسام آور احزاب بین المللی به رهبری صدام دیکتاتور را نیز به شکست کشاندند و با سرفرازی به آن خاتمه دادند که البته و صد البته سخت بود؛ لیکن طبق بشارت الهی؛ ان مع العسر یسری؛ با هر سختی آسانی است. اکنون نوبت علت مبقیه یعنی رهبری فعلی (که علت محدثه هم بوده) وظیفه‌ی سنگین‌تری دارند؛ لذا است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: الابقاء علی العمل اشدّ من العمل؛ باقی ماندن و پایداری یک دست آورد و نگهداری آن از به دست آوردن آن مشکل‌تر است. لذا فرهنگ مبتذل غرب که نسل این مملکت را به بی‌هویتی کشانده بود را بیرون نمودن، کار ساده‌ای نبود، با توجه به این‌که آن‌ها دست بردار نبوده و نیستند؛ لذا این علت یا علل مبقیه است که با سیاست و کیاست و یک‌پارچگی گوش به فرمان رهبر، همچون کوه استواری که بادها او را به حرکت در نمی‌آورند، بایستیم و این را مقدمه‌ی انقلاب حضرت مهدی علیه السلام بدانیم و تا ظهور آن حضرت، قوی و استوار باشیم.

خاتمه

در پایان بحث «مهدی گل امامت و ولایت» باید بدانیم که انقلاب و دست آورد آن هدف اصلی نبوده بلکه مقدمه و زمینه ساز حکومت مهدوی است و این جا مقام آزمایش است.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تاسیه روی شود هر که دراو غش باشد

پای بند بودن به این شعارها واستقامت و پای فشاری قوی، عزمی با جزم می طلبد؛ لذا در رابطه با ثابتین در راه امام مهدی علیه السلام، ائمه ی اطهار علیهم السلام هشدار داده و در عین حال توصیه هایی هم نموده اند.

ابن عباس از امام علی علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از من خلیفه و جانشین من است و از فرزند او مهدی منتظر است که زمین را پر از عدل و داد می کند آن گونه که پر از جور و ظلم شده؛ به آن کسی که مرا به حق مبعوث کرده (ثابتین بر قول به امامت او در زمان غیبت) از کبریت احمر کمیاب ترمی باشند. جابر بن عبد الله انصاری بلند شد و گفت: یا رسول الله! مگر قائم از فرزند تو غیبت می کند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری ای جابر! این دستور و امری است که به خدا مربوط می باشد و سری است از اسرار

الهی، که علت آن بر خلق پنهان است و بر حذر باش که در این باره شک نکنی که شک در امور الهی، کفر است.^۱

دوران غیبت، دوران سختی است برای منتظرین ظهور که مراقبت‌های ویژه می‌خواهد زیرا به عناوین مختلف انسان امتحان می‌شود. امام باقر علیه السلام فرمود:

مثل حفظ عقیده مثل کسی است که می‌فهمد چه وقت سرمه به چشم کرده، اما نمی‌داند چه وقت سرمه خارج شد، هم‌چنین افرادی صبح، شریعت ما را دارند در حالی که غروب از آن خارج شده یا شب، مومن است و صبح از آن خارج شده‌اند.^۲

این تزلزل و تحت تاثیر محیط قرار گرفتن خطری است که امروزه بلای خانمان سوز جامعه گردیده است.

لذا در پایان این بحث حیاتی خودم و هر خواننده را به عنوان ختامه به توصیه‌های ائمه اطهار علیهم السلام که کارشناسان حقیقی زندگی و بندگی هستند و خود نیز گلهای سرسبد زندگی بشری هستند جلب می‌کنم، امید است این توصیه‌ها سرمایه‌ی دفع بلا و آفات دینی و عقیدتی هر سفارش‌پذیری باشد.

عن الرضا علیه السلام عن آبائه عن علی بن ابی طالب علیه السلام:

۱. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۳۳۷.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۰۷.

انه قال للحسين عليه السلام: التاسع من ولدك يا حسين هو القائم بالحق والمظهر للدين و الباسط للعدل قال الحسين عليه السلام: فقلت له و ان ذلك لكائن؟ فقال عليه السلام: والذي بعث محمداً بالنبوة واصطفاه على جميع البريه ولكن بعد نجبة و حيرة لايسبت فيها على دينه الا المخلصون المباشرون لروح اليقين الذين اخذ الله ميثاقهم ولايتنا وكتب في قلوب الايمان وايدتهم بروح منه؛ حضرت رضا عليه السلام از پدرانش و آنها از امام علي عليه السلام نقل می کند؛ که آن حضرت به امام حسين عليه السلام فرمود: از فرزند تو ای حسین، قائم به حق است؛ آشکار کننده ی دین یا تقویت کننده دین است؛ عدل گستر است. حسین عرضه داشت: پدر چنین چیز واقع خواهد شد؟ امام علي فرمودند: به خدایی که محمد را به نبوت برانگیخت و او را بر تمام خلق انتخاب کرد و لکن بعد از یک غیبت و سرگردانی، که ثابت نمی ماند در آن بر دین او، مگر آدم های مخلص که یقین به روح آنها رسوخ کرده است و خداوند پیمان با ولایت ما را از آنها گرفته و ایمان را بر صفحه ی قلبشان نوشته و به وسیله ی روح القدس تأییدشان نموده است.^۱

آری دوران غیبت، بیداری و هشیاری خاص نیاز دارد. زراره می گوید: امام صادق عليه السلام فرمودند:

زمانی می آید که امام مردم از آنها غائب می باشد. گفتم: یا بن رسول الله! مردم در این زمان چه بکنند؟ فرمود: به آنچه از

امام قبل در دست داشتند چنگ بزنند تا خدا وضعیت را برای آنها روشن نماید.^۱

«ابوبصیر» می گوید: امام صادق علیه السلام در رابطه با آیه‌ی شریفه که می فرماید: *يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا*؛ یعنی روزی که قائم منتظر ما خروج کند. آن گاه فرمود: ابوبصیر! خوشا به حال شیعیان قائم ما که در زمان غیبت او منتظر ظهورش می باشند و در ظهور وی مطیع او هستند-
أَوْلَيْكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.^۲

و «عبداللّه بن سنان» می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: برای شما شبهه‌ای پیش می آید که علامت و مشخصه‌ای ندارید و امامی نیست که شما را هدایت کند که در این موقعیت، لا ینجو منها الا من دعا بدعاء الغریق. قلت: و کیف دعاء الغریق؟ قال: تقول یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک. فقلت: یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک. فقال: ان الله عزوجل مقلب القلوب والابصار ولكن قل كما اقول یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.^۳

در پایان از خدای رئوف و مهربان عاجزانه می خواهیم که در این

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴۹.

۲. همان، ص ۱۵۰.

۳. همان، ص ۱۴۹.

روزگار وانفسا، که در هر گوشه، دام‌های شیطانی نهاده‌اند و در کمین انسان‌ها هستند، تمام شیفتگان امامت و ولایت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از شر آنها در امان و مصون بدارد و این برگ سبزی که از این کمترین سرباز ولی الله اعظم رقم خورد را وسیله قرب به آن آل اطهار و اطیاب علیهم السلام قرار بدهد و در دنیا، زنده به حیات آنها و در آخرت حشر با آنها باشیم که - من احب قوماً حشرالله معه - آمین یارب العالمین.

حوزه‌ی علیمه مقدسه قم
سید هاشم بطحائی گلپایگانی

فهرست منابع (کتابنامه)

١. قرآن کریم
٢. نهج البلاغه
٣. مفاتيح الجنان، شیخ عباس قمی.
٤. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، بیروت، دارالفکر.
٥. ابن النجار البغدادي، محمود بن الحسن، تاريخ بغداد، بیروت، دارالکتب العربی.
٦. ابن جوزی، سبط، تذکرة الخواص، مرکز الطباعة و النشر للمجمع العالمی لاهل البيت علیهم السلام، ١٤٢٦ق.
٧. ابن ماجه، محمد بن یزید القزوينی، سنن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٣٩٥ق.
٨. بخاری الجعفی، ابی ابن عبدالله محمد ابن اسماعیل بن ابراهیم بن المغيرة، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ١٤٠١ق.
٩. جرج جرداق، علی و حقوق الانسان، بیروت، مطبعة الجهاد.
١٠. جزری، علی بن محمد، أسند الغابة، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
١١. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالکتب العلمیة.
١٢. سروی المازندرانی، ابن شهر آشوب. المناقب، قم، المطبعة العلمیة.
١٣. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١١ق.
١٤. شهرستانی، احمد، الملل و النحل، بیروت، دارالمعرفة.
١٥. شیرازی، صدرالدین، الشواهد الربوبیة، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٦٤ش.
١٦. طبرسی، ابی منصور احمد بن علی بن ابی طالب، الاحتجاج، قم، مكتبة المصطفی، ١٣٨٦ق.

١٧. طبرسي، الفضل بن الحسن، *مجمع البيان في التفسير القرآن*، طهران، المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية، ١٤٣١ق.
١٨. علامه مجلسي، محمد باقر، *بحار الانوار*، طهران، المطبعة الاسلامية، ١٣٨٦ق.
١٩. كاشاني، محسن، *المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء*، طهران، مكتبة الصدوق، ١٣٣٩ش.
٢٠. كليني الرازي، ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق، *الاصول من الكافي*، طهران، دارالكتب.
٢١. مصري، رشيد رضا، *تفسير المنار*، مصر، مطبعة المنار، ١٣٥٣ق.
٢٢. موسى الخوئي، السيد ابوالقاسم، *تكملة منهاج الصالحين*، النجف الاشرف، مطبعة الآداب.
٢٣. نجفي، شيخ محمد حسن، *جواهر الكلام*، تهران، دارالكتب الاسلامية.
٢٤. نعماني، محمد بن ابراهيم، *كتاب الغيبة*، طهران، مكتبة الصدوق.